

NOJAVAN . ROSHDMAG . IR



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش‌ها و برنامه‌ریزی آموزشی  
مركز انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مادنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
برای دانش آموزان دوره اول متوسطه

دوره سنی و پنجم  
شماره پستی ۲۸۰  
شماره ۴۸ صفحه  
ISSN: 1606-9072  
۹۰۰۰ ریال

# نوجوان ۷

رشد



سال نو  
مبارک!

چه شد سرنوشت ثمود؟!  
همان صاحبان ستون‌های سنگی  
بناهای محکم  
در اوج شکوه  
تراشیده از صخره سخت کوه  
چه بسیار بودند سربازها!  
و سردارها  
و اسبان جنگی

چه بسیار بودند بسیاریها!  
که کم کم نمانده  
از آنان نشانی  
به جز داستانی به روی زبان‌ها  
همه گم شدند  
هزاران هزار  
میان غبار  
در اعماق دور زمان‌ها  
نماند کسی پایدار  
در اندیشه روزگار

به غیر از خداوند  
خدایی که در دست اوست  
سراغ‌ها  
سرنجام‌ها  
و گم می‌شود پیش نامش همه نام‌ها

# نام ماندگار

محمدحسن حسینی ●●●  
تصویر گر: نسرین احمدزاده ●●●

بی‌نوشت:

این شعر بر اساس آیات زیر سروده شده است:  
۱. سوره فجر، آیه ۹  
۲. سوره الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷





## دوستانه آفتاب و غنچه

دوست من سلام، سال نو مبارک. صد سال به این سال‌ها. از خدای مهربان بهترین‌ها را در سال جدید برایت آرزو می‌کنم. با شروع سال جدید همه چیز نو می‌شود. تقویم‌ها نو می‌شوند و لباس‌ها و کفش‌ها نیز. این‌ها همه خوب است. تغییرات ظاهری تنوع می‌آورد و نشاط آور است. در این تغییر کردن‌ها، نباید از «مده» افکار سالم و راهگشا، عامل موفقیت و نشاط زندگی هستند و افکار مخرب باید رانده شوند تا نیرومندی و دانایی و توانمندی بروید. همان‌گونه که نور آفتاب غنچه را به گل و میوه می‌رساند، با تکیه بر افکار روشن و پاک می‌توان از رکود رها شد و به دروازه‌های امید راه یافت.

سر دبیر

- ۱ - دوستانه
- ۲ - تنهایی شیرین
- ۵ - راز پسر گم شده
- ۹ - موربانه‌های انفجاری
- ۱۰ - زمین در محاصره
- ۱۲ - عشق ریاچه‌ای
- ۱۴ - مرهمی برای پادشاه
- ۱۶ - شاعراندها
- ۱۸ - بازارهای سنتی
- ۲۰ - داستان دوست داشتن تو

## صد زندگی

۲۱ - ۲۸

- ۲۲ - رنگ تکنولوژی ...
- ۲۳ - شیه ای کیو سان ...
- ۲۴ - پفر بر بدن ...
- ۲۵ - تفته سیاه ...
- ۲۶ - رنگ تفریح ...
- ۲۷ - سبر توپ ...
- ۲۸ - رو ویرگان ...
- عید دیرنی ...



- ۲۹ - جدول
- ۳۰ - کتاب لطیف
- ۳۲ - به نام پدر
- ۳۴ - رازها
- ۳۶ - سازه های سنگی
- ۳۸ - جام معما
- ۴۰ - بزن بریم
- ۴۲ - کانکت شو!
- ۴۴ - پاتوق
- ۴۶ - نرمش ذهن
- ۴۸ - حُصص

**● خوانندگان رشد نوجوان**  
شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:  
نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

**● ارتباط با ما:**  
اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۳۰۵۷۷۲ - ۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید.  
کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴  
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نوجوان، مجلات دانش آموزی نیز را نیز منتشر می‌کند.  
رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش آموزان پایه اول دبستان. رشد نوزاد: برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان. رشد دانش آموز: برای دانش آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد جوان: برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم (نشریه ریاضی دوره دوم متوسطه). رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول متوسطه).

● نشانی دفتر مجله: تهران  
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳  
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷  
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶  
وبگاه: www.roshdmag.ir  
وبگاه رشد نوجوان: www.nojavan.roshdmag.ir  
roshdmag: [Logo]  
پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir  
شمارگان: ۵۱۰۰۰

● مدیر مسئول: محمد ناصر  
● سردبیر: علی اصغر جعفریان  
● شورای کارشناسی: سیده چمن‌آرا  
● مجید عمیق، علیرضا متولی، ناصر نادری  
● محمد علی قربانی، حبیب یوسف‌زاده  
● سید کمال شهابلو  
● کارشناس داستان: داود غفارزادگان  
● کارشناس شعر: بابک نیک‌طلب  
● مدیر داخلی: زهره کریمی  
● ویراستار: کبری محمودی  
● طراح گرافیک: ندا عظیمی

# تنهایی شیرین

علیرضا متولی ●●●

گاهی برای فرار از تنهایی به دوستان پناه می‌آوری و گاهی به سرگرمی‌ها و گاهی به گردش در خیابان‌ها و پارک‌ها می‌پردازی. اما یک کسی در این تنهایی تو هست که دور از تو نیست و در تنهایی تو وجود دارد. او می‌تواند این تنهایی را برایت شیرین کند.

می‌بینی که من از تنهایی حرف می‌زنم. چون می‌دانم برعکس تمام میل و رغبت تو برای بودن در میان دوستان، ساعاتی هست که دوست داری تنها بمانی و برای خودت باشی.

این ساعت‌های تنهایی خیلی دل‌نشین هستند، به شرط اینکه بتوانی با او ارتباط برقرار کنی. چون فقط اوست که تو را قضاوت نمی‌کند. نصیحت نمی‌کند. از کارهایت ایراد نمی‌گیرد. صبور است و از آن گذشته، تکیه‌گاه محکمی

در شماره گذشته از تنهایی هم حرف زدم. می‌خواهم تنهایی بزرگی را به تو معرفی کنم که در آن تنهایی می‌توانی بهترین زندگی‌ها را داشته باشی. چون در این تنهایی بزرگ کسی هست که به‌عنوان بهترین یاور تو در همه جای زندگیاات خواهد بود. یعنی از ابتدا بوده است. الان هم هست و پس از این هم خواهد بود. او هست؛ چه بتوانی با او دیداری داشته باشی و چه نتوانی. اما اگر بتوانی راه دوستی با او را بیاموزی، هرگز احساس تنهایی نخواهی کرد.

این را هم بگویم، این تنهایی نیست که آزاردهنده است، بلکه این احساس تنهایی است که دمار از روزگارت در می‌آورد. اگر او را که همیشه با تو هست و خواهد بود بشناسی و با او رفیق شوی، هرگز احساس تنهایی نمی‌کنی.



است که با یاری خواستن از او، خیالت راحت است که حداقل به تو بی‌عرضه نمی‌گوید. و اگر کمکی به تو کرد، با منت کارش را خراب نمی‌کند. مهربانی‌های او دلت را آرام می‌کند و روحیه‌ات را افزایش می‌دهد. درددل کردن با او آبرویت را حفظ می‌کند و می‌توانی مطمئن باشی که رازت را به هیچ کس نمی‌گوید. تو می‌دانی درباره‌ی چه کسی حرف می‌زنی. می‌دانم که تا به حال بارها و بارها با او حرف زده‌ای و حضورش را در زندگی‌ات حس کرده‌ای. خدای مهربان همه‌ی این‌ها هست. او تنها کسی است که تنهایی‌هایت را چراغانی و دلت را پر از جشن و آرامش می‌کند. پس، از تنهایی فرار نکن و ساعتی را بگذار تا با او تنها باشی. نیازی نیست دیگران بدانند در این خلوت‌های گاه به گاه با چه کسی حرف می‌زنی، یا با چه کسی درد دل می‌کنی. باور کن هیچ کس نیست که بگوید من بدون خدا هستم. شاید برای دل‌خوشی خودش این حرف را بزند، اما در خلوت خودش عاشقانه او را دوست دارد. برای زیبا ساختن ساختمان وجودت به خدای مهربان نیاز داری. چون او بهترین مشاور معماری ساختمان توست. گاهی می‌خواهی با او حرف بزنی، دلت را پاک می‌کنی دست و رویت را می‌شویی وضو می‌گیری و می‌نشینی یک گوشه‌ای

و با او نیایش می‌کنی. و گاهی که دلت می‌خواهد او با تو حرف بزند، چه چیزی بهتر از کتاب آسمانی؟ او در قرآن هر چه را که به نفع بنده‌هایش بوده، گفته است و تو از هر جای قرآن که شروع کنی مطمئن باش دستورالعمل مناسبی برای زندگی‌ات می‌یابی. به قرآن که فکر کنی، می‌فهمی این کتاب را رسولی از جانب خداوند برای ما آورده است. گاهی ارتباط قلبی با رسول خداوند می‌تواند ساختمان درونی‌ات را زیباتر کند. وقتی رسول اکرم (ص) از دنیا می‌رفتند، فرمودند: «من شما را ترک می‌کنم، اما دو امانت نزد شما می‌گذارم که اگر به آن‌ها تکیه کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید. و آن دو چیز کتاب خدا و خاندان من است.» خاندان رسول خدا هم امامان ما هستند؛ بهترین یاوران ما در زندگی که دوست داشتن آن‌ها در زیبا شدن زندگی ما نقش دارد. تو هنوز روی پل نوجوانی هستی. علاوه بر دوستان، به کسانی نیاز داری که کمک کنند زندگی بهتری برای خودت بسازی و یاری‌ات کنند به راحتی و سلامت از روی این پل بگذری.

### بخوانیم

۱۸ قطعه شعر این کتاب موضوعات تنهایی، آشتی، نگرش مثبت، صلح جهانی، منیت نداشتن و توجه به دیگران را توصیف می‌کند. تصاویر کتاب نیز رویکردی متفاوت به اشعار دارند و مخاطب را به تفکری نو و می‌دارد.

- مؤلف: مریم زندی
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- (تلفن: ۸۸۷۲۱۲۷۰ - ۰۲۱)





# راز پسر گمشده

نویسنده: حسین فتاحی ●●● تصویر گر: مسعود کشمیری

جواد آقا تا بیرون ساختمان انستیتو پروفوسور را همراهی کرد. بعد سری به خانه‌اش زد و به همسرش گفت: «من می‌روم درهای آزمایشگاه را قفل کنم. سفره را پهن کن، من آمدم.» جواد آقا بیرون رفت و پشت سر او پسر کوچکش حمید از خانه خارج شد. زیر نور ملایم چراغ‌های محوطه چمن کاری، آرام و بی‌صدا رفت. جواد آقا بی‌آنکه متوجه حمید بشود، در آزمایشگاه را باز و وارد شد. حمید هم وارد شد.

آزمایشگاه همیشه برای حمید جای اسرار آمیزی بود و او هیچ‌گاه از دیدن آنجا سیر نمی‌شد. جواد آقا به طرف کلید چراغ‌ها رفت. کلیدها را زد و چراغ‌ها خاموش شدند. ولی حمید به ویتترین‌های آزمایشگاه خیره شده بود. لوازم آزمایشگاهی و اشیای عجیب و غریبی که در شیشه‌های در بسته به نمایش گذاشته شده بودند، برای حمید دیدنی بودند. حمید آن‌چنان غرق تماشای آن‌ها شده بود که متوجه نشد کی و چه وقت پدرش درهای آزمایشگاه را بست و رفت. ساختمان آزمایشگاه تا جایی که جواد آقا با زن و بچه‌هایش زندگی می‌کردند، صد متری فاصله داشت. جواد آقا قدم‌زنان محوطه چمن کاری شده را طی کرد. در خانه‌اش را باز کرد و وارد شد. همسرش سفره انداخته و منتظر او نشسته بود. جواد آقا پرسید: «بچه‌ها چی؟» همسرش نگاهی به اتاق خواب بچه‌ها انداخت و گفت:

«شام آن‌ها را داده‌ام. همه خواب هستند.»

\_ حمید چی؟

\_ او هم مشق‌هایش را نوشت، شامش را خورد و رفت بخوابد.

جواد آقا و همسرش شام را خوردند. جواد آقا به طرف تلویزیون رفت و همسرش سفره را جمع کرد. بعد هم به اتاق بچه‌ها سرکشی کرد تا مطمئن شود پتو از رویشان کنار نرفته باشد. ناگهان از اتاق بیرون آمد و صدا زد: «حمید! حمید کجایی مادر!؟»

زن به طرف دست‌شویی رفت، اما چراغ آنجا خاموش بود. به اتاق دیگر سر زد، ولی حمید آنجا نبود. صدای زن این

جواد آقا، در آزمایشگاه را باز کرد و آهسته گفت: «سلام آقای دکتر، خسته نباشید.»

پروفوسور سهیل چنان گرم آزمایش بود که متوجه حضور جواد آقا نشد. جواد آقا جلو رفت و پشت سر پروفوسور ایستاد. نگاهی به ساعت کوارتزی که جلوی دکتر چشمک می‌زد، کرد و گفت: «ساعت از ۹ هم گذشته است. همه همکاریان رفته‌اند...»

پروفوسور سهیل لوله آزمایش را سر جای خودش گذاشت. با دستمال عرق پیشانی‌اش را پاک کرد و گفت: «تویی جواد آقا، حتماً می‌خواهی درها را ببندی، هان؟»

جواد آقا کنار پروفوسور ایستاد و گفت: «من فکر شما هستم. دیگر خسته شده‌اید. از ساعت هشت صبح تا حالا...» پروفوسور خنده‌ای کرد و گفت: «که این‌طور!»

جواد آقا پرسید:

- چرا کار شما بیشتر از بقیه است؟ خب این را به رئیس گزارش کنید.

- نه جواد آقا، کار من از بقیه زیادتر نیست. من شخصاً علاقه‌مند به انجام این آزمایش هستم. می‌دانید اگر موفق شوم، چه تحولی در علم پزشکی روی می‌دهد؟

جواد آقا متعجب پرسید: «یعنی دارو درست می‌کنید؟»

- بله، نوعی دارو. نوعی دارو که با تزریق آن، دیگر نیازی به بسیاری از عمل‌های جراحی سخت نیست. برداشتن کیست‌ها، غدد چربی و چرکین، غدد سرطانی، اعضای اضافی بدن و حتی می‌توان از رشد بی‌حد و بی‌جای بسیاری از عضوها جلوگیری کرد. کافی است چند میلی‌لیتر از این دارو به بدن بیمار تزریق شود تا هر عضو اضافی را از بین ببرد، تا از رشد بی‌جای عضوی جلوگیری کند، یا غده بزرگ سرطانی را نابود سازد.

جواد آقا هاج و واج به حرف‌های پروفوسور گوش می‌داد. پروفوسور بلند شد و گفت: «کار من تقریباً تمام است. فقط باید امتحان کنم تا از نتیجه آن مطمئن شوم.»

بار با گریه همراه بود: «حمید، حمیدجان!»  
جواد آقا صدای تلویزیون را کم کرد و پرسید: «مگر توی رخت‌خوابش نیست!»

زن، همان‌طور که اتاق‌ها را می‌گشت، گفت: «نه، بلند شده. نمی‌دانم کجا رفته است؟»

جواد آقا سراسیمه از جایش بلند شد. او هم به دنبال حمید اتاق‌ها را گشت. بعد از خانه خارج شد. کلید نورافکن را زد. نور شدید نورافکن محوطه چمن‌کاری شده را روشن کرد. جواد آقا به دنبال حمید محوطه را گشت، اما حمید آنجا هم نبود. فکر کرد، شاید به دنبال او به آزمایشگاه رفته و آنجا مانده باشد؟ پس در آزمایشگاه را باز کرد و آنجا را هم گشت، ولی بی‌نتیجه بازگشت.

\*\*\*

حمید وقتی به خود آمد، دید پدرش در را بسته و رفته است. فکر کرد، خب وقتی می‌بیند در خانه نیستم برمی‌گردد. این بود که با خیال راحت به سیر و سیاحت خود ادامه داد. وقتی از دیدن ویتروین‌ها و اشیای داخل حباب‌های شیشه‌ای خسته شد، به میز عجیب و غریب پروفیسور نزدیک شد. ساعت کوارتز چشمک می‌زد و ساعت ده را نشان می‌داد. اشیای روی میز، حمید را به خود مشغول کردند. لوله آزمایشی که تا یک ساعت قبل پروفیسور داشت روی مایع داخل آن کار می‌کرد، جلوی روی حمید بود. حمید آن را برداشت و دهانه لوله را بو کرد. مایع بی‌رنگ داخل لوله حس کنجکاوای حمید را برانگیخت. پیش خودش فکر کرد، حتماً آبی است که پروفیسور از آن می‌خورد. این بود که لوله محتوی مایع را به دهانش نزدیک کرد و چند قطره از آن را خورد. مزه خاصی نداشت. چند قطره دیگر هم خورد. بعد لوله را سر جایش گذاشت. برای دیدن اشیای دیگری که روی میز بودند، از صندلی بالا رفت و روی میز بزرگ پروفیسور نشست. در همان لحظه، احساس کرد دنیای اطراف او دارد بزرگ می‌شود. دیوار آزمایشگاه دور شد، ساعت کوارتز جلوی رویش به تابلوی بزرگی شبیه شد، و قلمدان پروفیسور و چند خودکار و مدادی که داخل آن بودند، به تنه تنومند چند درخت شبیه شدند.

حمید به اطرافش نگاه کرد. میز آنچنان بزرگ شده بود که انگار او روی محوطه چمن نشسته است. چهار دست و پا راه افتاد و تا لبه میز جلو آمد. تا روی زمین ارتفاع زیادی

بود و صندلی چند متر آن طرف‌تر قرار داشت. حمید هر چه فکر کرد، نتوانست بفهمد چه شده است. یادش افتاد از تلفن استفاده کند، اما همین‌که رویش را به طرف تلفن کرد، تلفن به اندازه یک اتاق جلوی رویش قرار گرفت. به آن نزدیک شد، اما نتوانست گوشی را از جایش تکان بدهد.

حمید در تقلا جابه‌جا کردن گوشی تلفن بود که در آزمایشگاه باز شد. به طرف در نگاه کرد. پدرش، جواد آقا، چون هیولایی بزرگ، وارد شد. چراغ‌ها را روشن کرد و همه جا را گشت. حمید متوجه شد که پدرش برای پیدا کردن او آمده است، اما هر چه جواد آقا را صدا کرد، فایده‌ای نداشت. جواد آقا بی‌اعتنا به حمید که روی میز پروفیسور جست‌وخیز می‌کرد و با صدای بلند پدرش را صدا می‌زد، از راهی که آمده بود، برگشت. در آزمایشگاه را بست و رفت. حمید کنار تلفن نشست و با خودش گفت: «اتفاق عجیبی افتاده است! نمی‌دانم خوابم یا بیدار و ساختمان و میز و دیگر اشیا بزرگ شده‌اند، یا اینکه من کوتوله شده‌ام. بعد به یاد آدم‌های سفرهای گالیور افتاد. سعی کرد مثل آن‌ها راهی برای نجات خود پیدا کند، اما هر چه تلاش کرد نتوانست از بالای میز به پایین برود؛ چرا که بلندی میز به نظر او از بلندی یک کوه هم بیشتر بود.»

\*\*\*

جواد آقا کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف را هم گشت، اما حمید پیدا نشد. این بود که تلفن را برداشت تا پلیس را خبر کند. تلفن به یک تلویزیون کوچک شبیه بود که یک گوشی به آن وصل بود. جواد آقا شماره را گرفت. تصویر افسر کشیک کلانتری روی صفحه تلفن ظاهر شد. جواد آقا خبر گم شدن حمید را داد. افسر پلیس گفت: «طبق آخرین آمار، چهار بچه به نام حمید پیدا شده‌اند. من تصاویر یک یک آن‌ها را به شما نشان می‌دهم، ببین کدام‌یک پسر شماست.»

جواد آقا چشم به صفحه تلفن دوخت. تصویر پسر بچه‌ای با پیراهن آبی روی صفحه تلفن ظاهر شد. پسر بچه هیچ شباهتی به حمید نداشت. جواد آقا گفت: «این یکی که حمید ما نیست.»

تصویر دیگری ظاهر شد. جواد آقا به پسر بچه نگاه کرد. سه چهار ساله بود. جواد آقا با تندی گفت: «نه‌نه. حمید ما کلاس سوم است.»



تصویر سوم هم ظاهر شد. پسر بچه داشت گریه می کرد. نه، این هم حمید نبود. جواد آقا عصبانی گفت: «نه جناب سروان!»

تصویر چهارم آخرین امید جواد آقا را هم نقش بر آب کرد. حمید جزو کسانی نبود که تا به حال پیدا شده و به پلیس تحویل داده شده بودند. جواد آقا رو به همسرش گفت: «پس این پسر کجا رفته است؟»

افسر پلیس گفت: «باز هم با ما تماس بگیرید. البته به محض اینکه پیدا شد، می فرستمش منزلتان.»

\*\*\*

حمید فکر کرد، از راه سیم تلفن می تواند از میز پایین بیاید. سیم تلفن برای او سرسره خوبی بود. سیم کلفت تلفن را بغل کرد و آهسته آهسته سر خورد و پایین آمد. سیم تلفن تا روی زمین ادامه داشت. وقتی پایش را روی زمین گذاشت، نفس راحتی کشید. حالا باید دنبال راهی می گشت تا از آزمایشگاه خارج شود. تمام سوراخ سمیه ها را امتحان کرد، ولی راهی نبود. نوارهای لاستیکی درها مانع بودند تا حمید از فاصله بین در و زمین استفاده کند. سوراخ دیگری هم که نبود. تا مدتی این سو و آن سو گشت، ولی راه نجاتی برای خود پیدا نکرد. ناگهان در باز شد. پدرش نزدیک بود او را زیرپایش له کند. جواد آقا تمام آزمایشگاه را گشت. معلوم بود که باز هم دنبال حمید آمده است. پشت میزها و داخل کمدها، زیر صندلی ها و تمام گوشه و کنار آزمایشگاه را گشت. در تمام مدت، حمید به دنبال او می دوید و صدا می زد: «من اینجا هستم.» ولی صدای او به گوش پدرش نمی رسید. جواد آقا که از پیدا شدن حمید ناامید شده بود. به طرف در به راه افتاد. حمید فکر کرد خودش را به در برساند، والا دوباره زندانی خواهد شد. دوید و دوید، تا توانست در آخرین لحظه از زیر دست و پای پدرش بیرون برود.

جواد آقا محوطه چمن کاری شده را هم گشت. پشت تمام سروها و درخت ها را با چراغ قوه گشت. حمید راه طولانی آزمایشگاه تا خانه را طی کرد. وقتی به خانه رسید، مادرش کنار در نشست بود و گریه می کرد. حمید به مادرش نزدیک شد و او را صدا کرد، ولی مادرش هم صدای او را نمی شنید.

حمید پای مادرش را قلقلک داد، ولی مادر توجهی نکرد.

پایش را تکان داد و حمید به گوشه ای پرت شد. جواد آقا، که دیگر رمقش گرفته شده بود، کنار زنش روی پله نشست و گفت: «لعنت بر شیطان. این پسر کجا رفته است. انگار آب شده و توی زمین فرو رفته است!»

حمید داد کشید: «من اینجا هستم پدر. من اینجا هستم مادر. نگاه کنید، این پایین، کنار شما.»

ولی کسی به او توجهی نکرد. جواد آقا گفت: «بلند شو برویم داخل، هر جا رفته باشی، صبح پیدایش می شود.» اما مادر بلند نشد. جواد آقا خودش به داخل ساختمان رفت و همسرش را تنها گذاشت.

حمید مدت ها کنار مادرش ایستاد تا بلکه او نگاهی به پایین پایش بیندازد و او را ببیند، ولی مادر متوجه حضور پسرش نشد.

حمید فکر کرد، حالا که مادر و پدرش صدای او را نمی شنوند و او را نمی بینند، بهتر است برود به آزمایشگاه. شاید روی میز پروفیسور داروی دیگری باشد که او با خوردن آن به حال اولش برگردد. این بود که راه افتاد و راه طولانی آزمایشگاه را در پیش گرفت. نزدیک صبح بود که به آنجا رسید. ولی هر چه کرد، نتوانست داخل شود. آن چنان خسته شده بود که همان جا کنار در خوابید.

\*\*\*

ساعت هفت بود. منشی پروفیسور سهیل اولین کسی بود که سرکارش حاضر می شد. خانم منشی، جلوی در که رسید، در را بسته دید. دستگیره در را چرخاند، ولی در باز نشد. با خود گفت: «چه شده است. چرا امروز جواد آقا در را باز نکرده است؟»

دست کرد تا از داخل کیف کلید را بیرون بیاورد. کلید از دست خانم منشی به زمین افتاد. او خم شد تا کلید را بردارد. کنار در، عروسک کوچکی افتاده بود. خانم منشی لبخندی زد و گفت: «چقدر زیباست! چقدر طبیعی است! تا به حال عروسکی به این زیبایی ندیده بودم.»

خانم منشی دست کرد و حمید را برداشت. بعد هم در را باز کرد. حمید داخل مشت خانم منشی از خواب بیدار شد. خانم منشی حس کرد کسی کف دستش را قلقلک می دهد. مشتش را باز کرد و متوجه شد عروسک دارد می جنبد. اگر چه او عروسک های زیادی را دیده بود که حرکت می کردند و پلک می زدند، ولی این یکی چیز دیگری بود. با یک انسان

عادی مو نمی‌زد. خانم منشی با خودش گفت: نشان دادن این عروسک به پروفیسور، او را ذوق زده خواهد کرد.

\*\*\*

پروفیسور پرسید: «چه شده جواد آقا؟»  
جواد آقا گریان و خسته از بی‌خوابی شب قبل گفت: «پسرم گم شده، انگار آب شده و رفته است توی زمین. پروفیسور لبخندی زد و گفت: «پیدا می‌شود. پسر بچه‌ها کمی تخس و شیطان هستند. حتماً رفته است خانه یکی از اقوامتان.»  
جواد آقا چیزی نگفت و پروفیسور به محل کارش رفت. تصمیم گرفته بود اولین کار امروزش امتحان کردن داروی جدید باشد. وقتی پروفیسور پشت میز نشست، آن را کمی به هم ریخته یافت. فوراً به سراغ لوله حاوی دارو رفت. مایع داخل لوله کم شده بود. پروفیسور متعجب منشی‌اش را صدا کرد: «کسی اینجا آمده؟»  
- نه پروفیسور، من اولین نفر بودم که در آزمایشگاه را باز کردم. شما هم دومین نفرید.

- عجیب است. محتوی این لوله خالی شده است. مایع فراری هم که نیست، یعنی چه شده است.

خانم منشی عروسکی را که پیدا کرده بود، روی میز پروفیسور گذاشت. پروفیسور چشم به عروسک روی میزش دوخت و گفت

- این چیست؟

- یک عروسک

حمید بلند شد و ایستاد و به طرف پروفیسور قدم برداشت. پیش خودش گفت: شاید این‌ها صدایم را بشنوند.

پروفیسور دست دراز کرد و حمید را برداشت و جلوی چشمانش گرفت. لحظه‌ای حمید را نگاه

کرد و گفت:

«این عروسک نیست. این نمی‌تواند عروسک باشد. موها و بافت‌های بدنش طبیعی هستند. تاکنون کسی چنین بافت‌هایی را نساخته است؛ در هیچ آزمایشگاهی!»

لحظه‌ای مردد فکر کرد و گفت: نکند، نکند، این همان پسر جواد آقا باشد. یعنی این پسر مایع داخل لوله را سر کشیده است! یعنی داروی من نتیجه درستش را داده است؟

خانم منشی هاج و واج پروفیسور را نگاه می‌کرد. پروفیسور گفت: «لطفاً بروید و جواد آقا را صدا کنید.»

خانم منشی بیرون رفت. لحظه‌ای بعد جواد آقا سراسیمه وارد آزمایشگاه شد و به پروفیسور نزدیک شد. پروفیسور عروسک

کوچک را به او نشان داد و گفت: «این را می‌شناسی؟»

جواد آقا هاج و واج به عروسکی که در دست پروفیسور بود، نگاه کرد. شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: «مسخره‌ام می‌کنید آقای دکتر!»

- نه، جدی می‌گویم. خوب نگاه کن!

جواد آقا نگاه کرد. انگار عکس کوچکی از پسرش را می‌دید. با ناباوری به پروفیسور گفت: «یعنی این حمید ماست؟!»

- شاید، شاید این حمید شما باشد. این طور که من حدس می‌زنم، حمید به آزمایشگاه آمده و مقداری از این دارو را

خورده است. حالا کی و چه موقع، من نمی‌دانم.

پروفیسور لوله محتوی داروی مخصوص را به جواد آقا نشان داد و گفت: «درست ده سی‌سی از این واکنس در

این ظرف بوده است و حالا کمتر از ۴ سی‌سی مانده است. یعنی پسر تو ۶ سی‌سی از این مایع را خورده و به این

صورت درآمده است.»

جواد آقا بر سرش کوبید و گفت: «آقای دکتر، دستم به

دامتان. یعنی پسر من همیشه این شکلی می‌ماند؟ یعنی حمید ما این طوری کوچولو می‌ماند!»

پروفیسور لبخندی زد و گفت: «نه، خوش‌بختانه داروی ضد

این دارو را هم درست کرده‌ام. اما باید کم کم به او تزریق کنیم تا کم کم بزرگ شود و به اندازه طبیعی خودش برسد.»

بعد هم سرنگ کوچکی را برداشت تا آزمایشی را شروع کند.

### بخوانیم

در این کتاب، با بهره‌گیری از روش رمزگردان تصویری، فرایند یاددهی-یادگیری کتاب درسی بهتر صورت می‌گیرد. هدف از این آموزش، بالا بردن دقت دیداری و نوشتاری دانش‌آموزان است که به ایجاد اعتماد به نفس و آشنایی با عناصر زیبایی سخن می‌انجامد.

● مؤلف: فاطمه مهربانی  
● ناشر: مهر زهرا (س)  
● تلفن: ۰۳۱-۴۲۶۱۸۸۷۱



## موریانه‌های انفجاری

یک ذره‌بین را در دستتان نگه دارید و به مورچه‌ها نگاه کنید. آن‌ها را می‌بینید که با عجله بین لانه و محیط بیرون رفت و آمد می‌کنند و دنبال غذا می‌گردند. اما موریانه‌ها که حشراتی ویرانگرند، سبب پوشیدگی چوب‌های سقف‌ها و وسایل چوبی می‌شوند. آن‌ها هم مانند مورچه‌ها پرکارند و گروهی زندگی می‌کنند. لانه موریانه به شکل برج‌های بلند مرتبه است. موریانه‌ها آواره‌های قدرتمند و مقاوم، و شاخک‌های صاف اما بدنی نرم دارند. برخلاف مورچه‌ها، موریانه‌ها گیاه‌خوارند. موریانه‌هایی به نام موریانه‌های سرباز وظیفه مرابقت از لانه را در برابر مورچه‌های مهاجم دارند. این موریانه‌ها بمب‌گذاران انتحاری سیار نامیده می‌شوند. آن‌ها هنگام احساس خطر دم در لانه می‌ایستند و بدنشان را مانند یک بادکنک باد کرده و با این کار ورودی لانه را مسدود می‌کنند. اگر مورچه‌های مهاجم عقب‌نشینی نکنند، در آن صورت این موریانه‌های انتحاری خودشان را منفجر می‌کنند و محتویات درون بدنشان متلاشی می‌شوند و مواد آبکی و چسبناک پیکر متلاشی شده‌شان بر سر و روی مورچه‌های مهاجم می‌ریزد و آن‌ها مجبور می‌شوند عقب‌نشینی کنند.



## نور افشانی در اعماق اقیانوس

بیشتر جانوران ساکن اقیانوس‌ها در عمق‌های بسیار زیاد، یعنی تاریکی مطلق، زندگی می‌کنند. این ناحیه تاریک در اصطلاح ناحیه نیمه شب نامیده می‌شود.

زیست‌تابی یا نور افشانی توسط ماهیان اقیانوس «بیولومینسانس» هم نامیده می‌شود؛ یعنی نور سردی که جانداران تولید می‌کنند. ماهیان این ناحیه با استفاده از غذایی که می‌خورند، نوعی ماده شیمیایی به نام «لوسیفرین» و آنزیم «لوسیفراز» تولید می‌کنند. لوسیفرین در ترکیب با اکسیژن و لوسیفر از که نقش کاتالیزور را ایفا می‌کند، نوری آبی منتشر می‌کند. همان گونه که می‌دانید، امواج نور آبی رنگ خورشید می‌تواند در عمق‌های بسیار زیاد نفوذ کند. ماهیان برای دریافت این نور سازگاری دارند. بنابراین، تولید این نور توسط گونه‌هایی از آبریان، یکی از ترندهای فناوری زیستی است که از این طریق، آبریان که قادر به تولید آن هستند، برای جلب توجه جفت، شکار طعمه، فریب طعمه، یافتن مسیر و ترساندن دشمن از آن استفاده می‌کنند. البته در خشکی هم گرم‌های شب‌تاب قادر به تولید این نور هستند. وقتی گرم‌شب‌تاب گرسنه‌اش می‌شود یا می‌خواهد توجه جفتش را جلب کند، نورش بیشتر از قبل می‌شود.



# زمین در محاصره

مجید عمیق

## آلودگی فضا

فضا را باید محیط‌زیست ثانویه زمین دانست که به پاک‌سازی نیاز دارد. بیش از نیم‌قرن از تلاش انسان برای تسخیر فضا می‌گذرد. طی این سال‌ها انسان به منظور انجام تحقیقات علمی، رصد کردن ستارگان و آگاهی از سیارات منظومه شمسی و نیز به منظور مستقر کردن ایستگاه‌های فضایی و انواع ماهواره‌ها فضا را انباشته از بقایای قطعات به جا مانده از موشک‌های پرتابگر و ماهواره‌هایی کرده است که پس از پایان مأموریتشان در فضا سرگردان‌اند. در واقع، این زباله‌های فضایی مجموعه‌ای از اشیای گوناگون‌اند که حاصل فعالیت‌های بشر در فضا هستند. بنابراین، انسان هوشمند، با پیشرفت‌های علمی، نه تنها به طبیعت و محیط‌زیست زمین آسیب رسانده است و منابع آب‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها را آلوده کرده است، بلکه فضا را هم از این آسیب‌هایی نصیب نگذاشته است. اکنون میلیون‌ها ریز قطعه کمتر از قطر یک سانتی‌متر و بیش از ۲۱ هزار زباله فضایی با قطر بیش از ۱۰ سانتی‌متر و نیز بیش از ۵۰۰ هزار ضایعات فضایی با قطر بین ۱ تا ۱۰ سانتی‌متر در فضا و در مدار کره زمین، با سرعت سرسام‌آوری در حرکت‌اند. سرعت این قطعات حدود سی‌هزار کیلومتر بر ساعت است و اگر یکی از این ذرات و قطعات با ماهواره یا سفینه‌ای برخورد کند، فاجعه‌ای مصیبت‌بار رقم خواهد خورد. در سال ۱۹۸۳ میلادی یکی از این قطعات بسیار ریز که قطرش ۰/۲ میلی‌متر بود، با پنجره شاتل فضایی چلنجر برخورد کرد و حفره کوچکی به قطر ۲/۵ میلی‌متر ایجاد کرد. براساس آمار مراکز تحقیقات فضایی که در سال ۲۰۱۵ میلادی منتشر شد، هم اکنون حدود ۲۳۰۰ ماهواره در مدار کره زمین در گردش‌اند که از این تعداد ۱۳۲۴ ماهواره متعلق به روسیه، ۶۵۸ ماهواره متعلق به ایالات‌متحده و بقیه متعلق به سایر کشورها هستند.

۱۳۳۵



۱۳۷۰



۱۳۹۴



## پاکسازی زباله‌های فضایی

در حال حاضر، کشورهای متعددی در حال تدوین برنامه‌هایی به منظور جمع‌آوری زباله‌های فضایی هستند. یکی از این برنامه‌ها هدف گیری لیزری است. با این کار می‌توان مدار حرکت این قطعات را جابه‌جا کرد و با نزدیک کردن آن‌ها به یکدیگر، در گوشه‌ای از فضا، یک زباله دانی درست کرد. سرانجام آن‌ها نیز با گذشت زمان به جو زمین کشیده می‌شوند و از بین خواهند رفت. روبات‌های مجهز به راکت‌های قدرتمند از دیگر روش‌هایی هستند که به مدار زمین فرستاده می‌شوند. پس از شناسایی این قطعات، با شلیک راکت می‌توان آن‌ها را به ذرات بسیار ریز تبدیل کرد، طوری که سرانجام وارد جو زمین شوند و از بین بروند.

همچنین، در حال حاضر نقشه‌ای از فضا و مدار زمین ترسیم شده است که محل همه اشیای سرگردان در فضا، اعم از ماهواره‌های فعال و غیر فعال را شناسایی و محل استقرار و حرکت آن‌ها را تعیین کرده است تا از بروز تصادفات فضایی جلوگیری شود. دانشمندان علوم فضایی ژاپن نیز برای پاک‌سازی مدار زمین از زباله‌های فضایی، در صدد طراحی نوعی تور آهن ربایی هستند که شبیه تور ماهیگیری عمل می‌کند. وقتی ماهواره حامل این تور در مدار زمین مستقر شد، یک تور سیمی به طول ۳۰۰ متر در فضا آزاد می‌کند که با ایجاد یک میدان مغناطیسی قوی می‌تواند برخی از زباله‌های فضایی را جمع‌آوری کند. این تور و محتویات آن، زمانی که توسط موشک وارد جو زمین شود، خواهد سوخت.

# عشق رایانه‌ای

با زهرا بوداگی در نمایشگاه یک هنرستان آشنا شدیم، آن هم زمانی که داشت با چند نفر از دانش‌آموزان پایه نهم درباره رشته‌اش صحبت می‌کرد. زهرا سال سوم هنرستان است و در شاخه فنی و حرفه‌ای رشته کامپیوتر می‌خواند. او درباره نمایشگاه کمی برایمان توضیح داد و گفت: این نمایشگاه برای آشنایی دانش‌آموزان پایه نهم با رشته‌های هنرستان راه‌اندازی شده است. دانش‌آموزان با هماهنگی مدرسه به اینجا می‌آیند و با رشته‌های هنرستان آشنا می‌شوند. اگر هم سؤالی داشتند، اولیای مدرسه راهنمایی‌شان می‌کنند.

## ورود به این رشته

برای ورود به این رشته می‌توانید هم از طریق هنرستان‌های کار دانش اقدام کنید و هم هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای. البته باید شرایط لازم را داشته باشید. دانش‌آموزانی که رشته رایانه فنی و حرفه‌ای را انتخاب می‌کنند می‌توانند در همه زمینه‌های رایانه دانش کسب کنند و هنرآموزان کارو دانش به شکل تخصصی‌تر و جزئی‌تر وارد این رشته می‌شوند؛ مثلاً طراحی وب، برنامه نویسی رایانه و تعمیر عمومی رایانه.

## ادامه تحصیل

ادامه تحصیل در دوره کاردانی پیوسته آموزشکده‌های فنی حرفه‌ای، دولتی و آزاد و آموزشکده‌های علمی-کاربردی.

## کامپیوتر و ریاضی

رشته کامپیوتر بر پایه علم ریاضیات بنا شده است. دانش‌آموزان رشته کامپیوتر، پس از ورود به دانشگاه، باید درس‌های ریاضی، آمار، احتمالات، معادلات دیفرانسیل و ریاضیات گسسته را بگذرانند. دانش‌آموزان هنرستانی باید علاوه بر درس‌های اختصاصی، در درس ریاضی هم دو چندان تلاش کنند تا در ادامه تحصیل به مشکل نخورند.

## درس های تخصصی این رشته: سیستم عامل - میانی رایانه - بسته های نرم افزاری -

این ترم پروژه سنگینی هم باید تحویل بدهیم.»  
 زهرا ادامه می دهد: «ما از همان ابتدا هر ترم یک کار عملی داشتیم. یک ترم وبسایت ساختیم و یک ترم طرز تهیه پوستر و کارت ویزیت را یاد گرفتیم. یک ترم هم برای درس برنامه نویسی بازی ساختیم. اگر دوست دارید در این رشته پیشرفت کنید و وقتتان را الکی هدر ندهید، باید زمان زیادی برای یادگیری بگذارید.»

**- حالا چطور می توان دانش آموز این رشته بود و درگیر فضای مجازی نشد؟**

- وقتی دانش آموز این رشته باشید، تمام کارهایتان با رایانه پیش می رود، ولی باید حواستان را جمع کنید از این فضا به نفع خودتان بهره بگیرید؛ آن هم برای یادگیری و آشنایی با فناوری روز دنیا.

**- این درست است که کسانی که رایانه می خوانند، تفکرشان هم رایانه ای می شود؟**

خندید و گفت: «من هم گاهی حال خودم را با اصطلاحات رایانه ای بیان می کنم. انگار این طوری هم کلاسی هایم بهتر حالم را درک می کنند.»

**- پس با این حساب، خودت را چگونه به تصویر می کشی؟ دنیای رایانه برنامه خیلی گرافیکی چندانی ندارد. رابط کاربری خوبی ندارد و بیشتر با منطق سروکار دارد که یک برنامه کاربردی سنگین است.**

از زهرا پرسیدم: «خودت هم قبل از انتخاب این رشته به این نمایشگاه آمده بودی؟»

- می گوید: «بله. اتفاقاً ما هم زمان انتخاب رشته از طرف مدرسه به این نمایشگاه آمدیم.»

**- دیدن کارهای بچه ها کمکی هم به انتخاب رشته ات کرد؟** - خب بله. وقتی

از رشته ای که قرار است انتخاب کنی هیچ تصویر ذهنی نداری، کار سختی است. داشتن تصویر ذهنی به تصمیم گیری راحت تر کمک می کند. زهرا درباره چگونگی انتخاب رشته خودش گفت: «ابتدا دوست داشتم معماری بخوانم، ولی با کمی پرس و جو و با توجه به روحیه خودم، ترجیح دادم رایانه بخوانم.»

**از زهرا پرسیدیم: «چطور تحقیق کردی؟»**

- بعد از اینکه موضوع را با پدر و مادرم مطرح کردم، اول سراغ یکی از بچه های رشته رایانه رفتم و درباره درس های این رشته پرسیدم. بعد با کمک پدر و مادرم درباره بازار کار و دانشگاه تحقیق و کلی پرس و جو کردم تا به این نتیجه رسیدم که همین رشته را انتخاب کنم.

زهرا درباره سختی رشته اش گفت: «سال اول کمی برایم سخت بود، آن هم به خاطر تغییر دوره، ولی سختی اصلی در سال سوم است. امسال درس ها به نسبت سخت تر شده اند. کدنویسی و برنامه نویسی را باید یاد بگیریم و

وسایل و ابزار مورد نیاز اصلی ترین وسیله این رشته کامپیوتر است

### چه کاره می شویم؟

دانش آموختگان رشته رایانه می توانند پس از اخذ دیپلم یا گذراندن دوره کاردانی، به عنوان تکنیسین فنی و یا پس از دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد به عنوان مهندس طراح بانک های اطلاعاتی، شبکه های رایانه، سایت های اینترنتی و برنامه نویسی یا مدیر پروژه، در مراکز دولتی یا خصوصی مشغول به کار شوند.

### توانمندی های لازم

علاقه به یادگیری و مطالعه کنجکاوی و جست و جوی و داشتن ذهنی خلاق و نوآور داشتن پشتکار خوب



# مرهمی برای پادشاه

افسانه‌ای از سیستان و بلوچستان باز آفرینی: معصومه میرابوطالبی ●●● تصویر گر: میثم موسوی

جنگل عبور کرد و همان طور که پیش می‌رفت، قلعه را دید. فهمید این همان قلعه‌ای است که طبیب شرحش را برای پدر داده است. قلعه بزرگ و وحشتناک بود. دختر جلوی در قلعه از اسب پایین آمد و خواست وارد قلعه شود که دید گل‌میخ در، از جایش در آمده و افتاده جلوی در. دلش سوخت. در بدون گل‌میخ زشت شده بود. گل‌میخ را سر جایش روی در فرو کرد. وارد قلعه که شد، دید در گوشه‌ای از تالار آن، سگی را بسته‌اند. اما جلوی سگ خالی است و استخوان‌ها گوشه دیگر تالار روی هم تلنبار شده‌اند. دلش برای سگ که خیلی هم لاغر بود سوخت. رفت و استخوان‌ها را جلوی سگ ریخت. سگ هم که گرسنه بود، به سرعت شروع کرد به خوردن. از تالار که رد شد، دید در آشپزخانه، نوکری بالای سر تنور نشسته و گریه می‌کند. به نوکر نزدیک شد و گفت: «چرا ناراحتی؟» نوکر از دیدن او تعجب کرد و گفت: «مگر نمی‌دانی این کاخ برای دیو است، چطوری جرئت کردی آمدی تو؟» دختر گفت: «برای شفای پدرم باید از برگ‌های درختی که فقط در حیاط این کاخ می‌روید ببرم. تو چرا گریه می‌کنی؟» نوکر گفت: «من باید برای دیو نان پیزم، اما نان‌بند ندارم تا خمیر را رویش پهن کنم و بزخم توی تنور.» دختر خندید و گفت: «تو چه نوکری هستی که بلد نیستی نان‌بند درست کنی؟ این را من بلدم.» بعد برای نوکر نان‌بند درست کرد. دختر به سمت حیاط کاخ رفت و دید دیو پای درخت خوابیده است. آرام از درخت بالا رفت و از برگ‌های درخت چید و در جیب‌هایش گذاشت. وقتی از درخت پایین می‌آمد، دیو بیدار شد. دختر که ریزه میزه بود، سریع به سمت در خروجی دوید. دیو فریاد زد: «نوکر زود بگیرش.» اما نوکر بدون اینکه چیزی بگوید، راه داد تا دختر فرار کند. دیو با طلسمی طناب سگ را باز کرد. بعد فریاد زد: «سگ بگیرش.» اما سگ هم حرکتی نکرد. دیو فریاد زد: «در زود بسته شو.» اما در هم حرکتی نکرد. دختر سریع از کاخ خارج شد و روی اسب پرید و به سمت شهر تاخت. اما دیو دست از تعقیب او برنمی‌داشت و هر لحظه به او نزدیک‌تر می‌شد. دختر به یاد چیزهایی افتاد که پیرزن به او داده بود. شانه را جلوی پای دیو انداخت، شانه تبدیل به توری بزرگ شد. اما دیو تور را پاره کرد و باز هم او را تعقیب کرد. دختر ترسیده بود.

پادشاهی بود در سرزمینی بزرگ که دو حسرت بر دلش مانده بود؛ یکی اینکه فرزند پسر نداشت و دیگر اینکه چشم‌هایش کور بود. پادشاه جلوی درباریان مدام از دخترهایش تعریف می‌کرد و از اینکه کور است شاکر خدا بود، اما در واقع این طور نبود. او از طبیب قصر در مورد درختی جادویی که می‌توانست بینایی را به او برگرداند شنیده بود، ولی نمی‌توانست از کسی درخواست کند برای او در پی برگ‌های درخت برود، چون درخت در قصر یک دیو بود و دست یافتن به آن بسیار مشکل. شاه حسرت می‌خورد که چرا یکی از سه فرزندش پسر نشده است تا بتواند برای او به جنگ دیو برود و برگ‌های درخت را بیاورد. طبیب دربار امین شاه بود. یک روز شاه برای طبیب درددل می‌کرد که دخترهایش ماجرا را شنیدند. آن‌ها ناراحت شدند که چرا پدر از آن‌ها درخواست نکرده برونند و برگ‌های جادویی را بیاورند. خواهر بزرگ که فکر می‌کرد باید پدر را به خواسته‌اش برساند، لباس مردانه پوشید و سوار بر اسب شد. به دو خواهر دیگرش سفارش کرد چیزی به کسی نگویند و به صورت ناشناس به راه افتاد. دختر به تاخت به سمت قلعه‌ای رفت که شرحش را از طبیب شنیده بود. در میان راه به جنگلی رسید. کنار کلبه‌ای جنگلی، پیرزنی را دید. پیرزن وقتی علت سفر دختر بزرگ را فهمید گفت: مردان زیادی از اینجا عبور کرده‌اند، ولی هیچ کدام برنگشته‌اند. این راه، راه پرخطری است. دختر بزرگ ترسید و به کاخ برگشت. به خواهرانش گفت صلاح نیست ما پی این برگ‌ها برویم. کار ما نیست! خواهر دوم از برگشت خواهر بزرگ ناراحت شد. نمی‌خواست پدر به خاطر نداشتن پسر تا آخر عمر کور بماند. او لباس مردانه پوشید و به راه افتاد، اما با رسیدن به جنگل و حرف‌های پیرزن، ترسید و برگشت. این بار خواهر کوچک‌تر که در ظاهر از بقیه بی‌عرضه‌تر بود، لباس مردانه پوشید. دو خواهر او را از رفتن منع کردند. آن‌ها می‌گفتند: ما که از تو بزرگ‌تر بودیم، نتوانستیم. تو که کوچک‌تری هم نمی‌توانی. اما خواهر کوچک‌تر شجاعانه به راه افتاد. او در ابتدای راه به همان پیرزن توی جنگل رسید. پیرزن او را هم ترساند، اما دختر کوچک‌تر گفت: من این راه را می‌روم و هر اتفاقی برایم بیفتد، اهمیتی ندارد. بر آوردن آرزوی پدر برای من مهم‌ترین چیز است. پیرزن از شجاعت دختر کوچک خوشش آمد و گفت: «حالا که تصمیم گرفته‌ای برو، ولی این سه چیز را همراه خودت داشته باش.» او به دختر یک شانه، یک تکه شیشه و یک قلوه سنگ داد. دختر از



سریع شیشه را روی زمین انداخت و شیشه تبدیل شد به تیغزاری بزرگ. اما دیو از تیغزار هم رد شد؛ با اینکه تمام بدنش از تیغ‌ها زخمی بود. دختر آخرین چیزی را که داشت روی زمین انداخت؛ قلوه سنگ را. قلوه سنگ به کوه بزرگی تبدیل شد و دیو دیگر نتوانست از آن عبور کند.

دختر به تاخت رفت و سرانجام به شهر خودشان رسید. پدر که از رفتن دختر کوچک مطلع شده بود، نگران در قصر می‌گشت و گریه می‌کرد. نمی‌دانست چطور دو دختر بزرگ‌تر

اجازه داده بودند خواهر کوچک‌ترشان به این سفر برود. اما دختر کوچک خسته، همراه برگ‌ها، به کاخ برگشت. پدر از بازگشت دخترش خیلی خوشحال شد. صورتش را بوسید و به او گفت: «هیچ دارویی برای من مهم نیست. فقط می‌خواهم فرزندانم سالم باشند.»

دختر برگ‌ها را از توی جیبش درآورد و آن‌ها را روی چشمان شاه گذاشت. چشم‌های شاه بینا شد و توانست برای اولین بار سه دخترش را ببیند.



منبع  
قصه‌های بلوچی. افسانه افتخارزاده، با همکاری مریم نورزایی و غلام  
رضا ایچاد. پاییز ۸۸. نشر چشمه، تهران.

تصویرگر: رضا میرشجاعی

## مسابقه

## کار و بار سکه

باد  
باز هم لحاف ابر را  
تکه تکه می کند  
بر زبان برگ  
حرف های آسمان  
قطره قطره  
چکه می کند  
باز هم بهار  
کار و بار باغ را  
سکه می کند

آسمان زمین فوتبال  
ماه  
سر مریبی ستاره هاست  
ابرها تیم روبه رو  
باد داور است  
روی پشت بام ما  
لیگ برتر است

کمال شفیعی

مریم رزاقی

## آشپزخانه

## روز بهار

پرواز تو  
پروانه  
آواز تو  
بلبل  
آن شعر نگاهت  
یاس  
این خنده سرخت  
گل  
این پنجره را وا کن  
یک روز بهارم شو!

سال هاست  
در کنار جاده های  
ایستاده ای  
ریشه های درون خاک  
خانه کرده است  
توی دست های تو کبوتری  
لانه کرده است

زهرا آقامیرزایی

آتوسا صالحی

## باران بهاری

بگذار باران بر صورتت بوسه بزند  
بگذار قطره‌های نقره‌ای باران  
سر و رویت را نوازش کنند.  
بگذار باران برایت لالایی بخواند

باران

گودال‌های کوچک و راکد،  
در پیاده‌روها درست می‌کند

باران

در جویبارها جاری می‌شود

باران

شب‌ها بر روی پشت بام خانه‌ها  
آواز خواب می‌خواند

ومن باران را دوست دارم

لنگستون هیوز

مترجم: مجید عمیق

## خداوند هستی

به نام خداوند خورشید و ماه  
که دل را به نامش خرد داد راه

خداوند هستی و هم راستی  
نخواهد ز تو کزی و کاستی

خداوند کیوان و بهرام و شید  
کزو یست امید بیم و نوید

ستودن من او را ندانم همی  
از اندیشه جان برفشانم همی

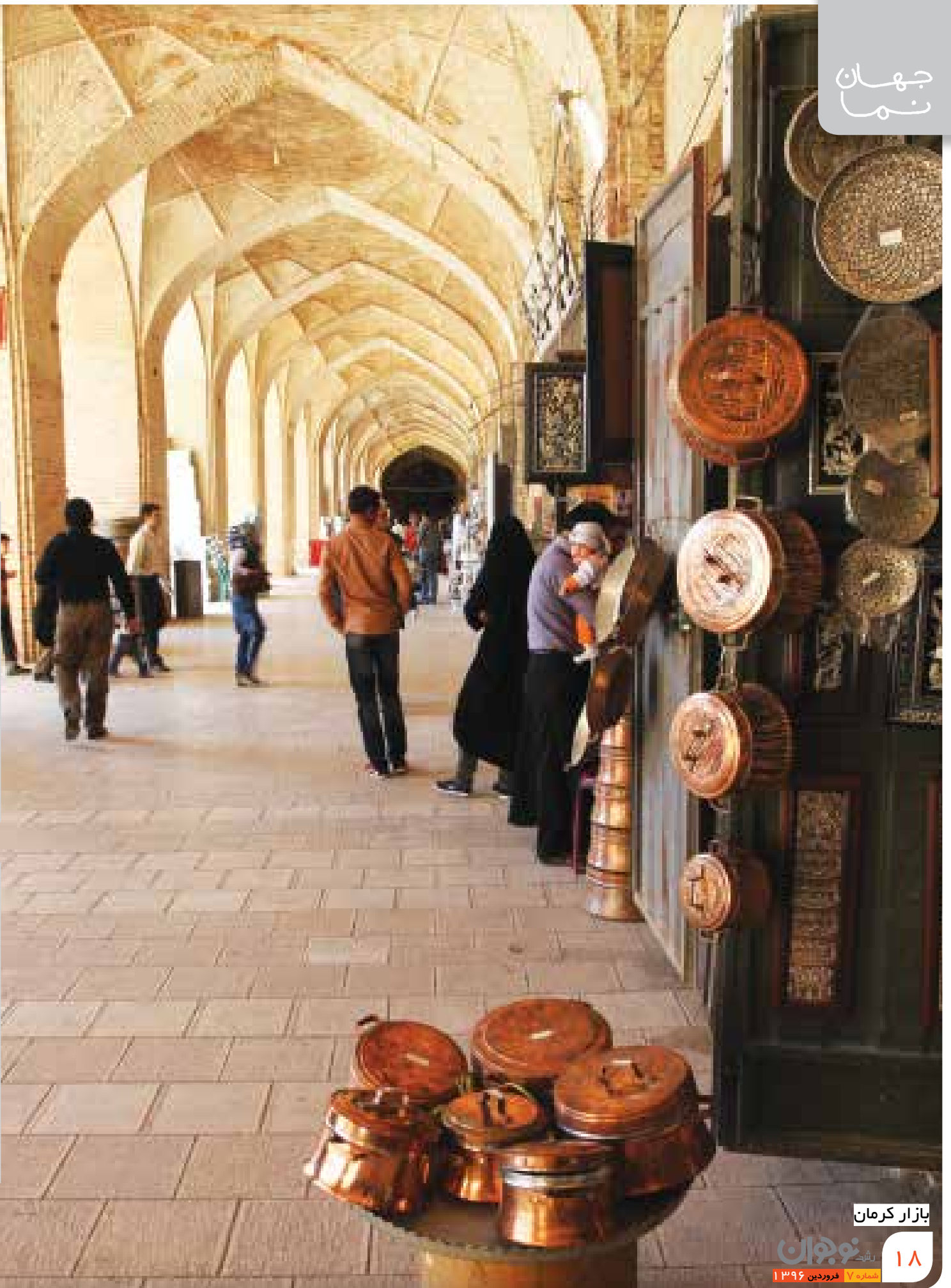
ز گردنده خورشید تا تیره خاک  
همان باد و آب، آتش تابناک

به هستی یزدان گواهی دهند  
روان تو را آشنایی دهند

هم او بی نیاز است و ما بنده‌ایم  
به فرمان ورایش سر افکنده‌ایم

ابوالقاسم فردوسی طوسی

شاعر قرن چهارم هجری



# بازارهای سنتی

## مکان قیمت‌ها

●●● زهره کریمی

از زمان‌هایی که از مراکز خرید لوکس و مجتمع‌های تجاری خبری نبود، هر شهر برای خودش بازاری داشت. بازارها از همان ابتدا در مکان‌های پر رفت و آمد مردم، به خصوص کنار دروازه‌ها و میدان اصلی شهر شکل می‌گرفتند. بازار کلمه‌ای است فارسی و ریشه آن در زبان پهلوی به‌اچار (به معنی مکان قیمت‌ها) است. بازار به محلی گفته می‌شود که خریداران و فروشندگان برای مبادله کالا یا خدمات به آنجا می‌روند. بازار، چه در قدیم و چه امروز، بخش مهمی

در زمان‌هایی که از مراکز خرید لوکس و مجتمع‌های تجاری خبری نبود، هر شهر برای خودش بازاری داشت. بازارها از همان ابتدا در مکان‌های پر رفت و آمد مردم، به خصوص کنار دروازه‌ها و میدان اصلی شهر شکل می‌گرفتند. بازار کلمه‌ای است فارسی و ریشه آن در زبان پهلوی به‌اچار (به معنی مکان قیمت‌ها) است. بازار به محلی گفته می‌شود که خریداران و فروشندگان برای مبادله کالا یا خدمات به آنجا می‌روند. بازار، چه در قدیم و چه امروز، بخش مهمی

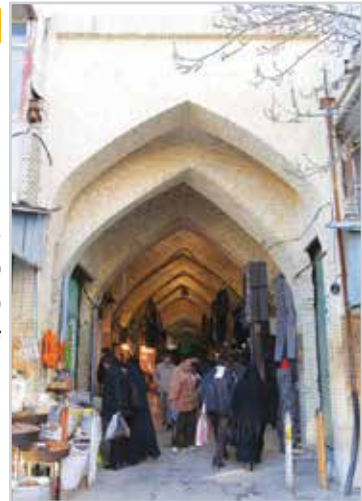


### بازار تهران

این بازار در حدود سال ۹۴۸ هجری قمری (صفویه) بنا شده است. در مرکز شهر تهران و نزدیکی‌های کاخ گلستان قرار دارد. بخش‌هایی از آن به صورت سر پوشیده و بخشی‌هایی دیگر به صورت سر باز هستند. بازار به صورت پیچ در پیچ است و برای کسانی که آشنا نباشند، می‌تواند سردرگم کننده باشد. یکی از بازارهای مهم آن بازار امیر است که همراه با مدرسه و مسجدی از اموال امیرکبیر ساخته شده و خیلی‌ها از آن دیدن می‌کنند. بازار تهران هنوز اهمیت بسیار بالایی در اقتصاد کشور دارد و همچنان پر رونق و آباد است.

### بازار زنجان

در زمان آغامحمدخان قاجار ساخته شده است. گفته می‌شود بلندترین بازار ایران است که یک کیلومتر طول دارد. این بازار از هشت راسته اصلی تشکیل شده است و قسمتی از حجره‌ها در دل سراها قرار گرفته‌اند. سراها همان کاروان‌سراهای متصل به بازار بودند که به دلیل نبود مسافر به تجارتخانه تبدیل شدند.



### بازار تبریز

قدمتش به قرن چهارم هجری می‌رسد. به دلیل اینکه شهر تبریز در مسیر جاده ابریشم قرار داشت، روزانه هزاران کاروان از آنجا رد می‌شدند و بازار تبریز رونق بسیار خوبی داشت. مساحت آن در حدود یک کیلومتر مربع است این بازار بزرگترین بازار آجری سرپوشیده جهان و یکی از شاهکارهای معماری ایرانی محسوب می‌شود. جهانگردان زیادی در باره بازار تبریز نوشته‌اند. طاق‌ها و گنبد‌های بلند، سازه‌های آجری به هم پیوسته، تیمچه‌ها، سراها و تعدادی مدرسه و مسجد نیز به این بازار اهمیت خاصی داده‌اند. معروفترین بخش بازار تیمچه مظفریه است که یکی از مراکز عمده تجارت و صادرات فرش ایران است و شهرت جهانی دارد.

### بازار کرمان

به بازار گنجعلی خان هم معروف است. از چندین بازار متصل به هم تشکیل شده و بیش از ۶۰ درصد آثار تاریخی کرمان را در خود جاداده است. برای دیدن مجموعه وکیل باید از دل بازار گذشت. از راسته‌های مهم آن راسته مسگرهاست. بازارها به وسیله چهارسوق‌هایی به همدیگر وصل می‌شوند. اگر چه قدمت این بازار به هشت قرن قبل برمی‌گردد، اما بیشترین قسمت‌های آن به دوره‌های صفویه و قاجاریه مربوط‌اند. یکی از زیبایی‌های معماری بازار کرمان گنبد‌های پیوسته آن است که نظر هر گردشگری را به خود جلب می‌کند.





ياسمن رضايان  
تصويرگر: حميده محبي

## داستان دوست داشتن تو

امروز وقتی داشتم به گلدانها آب می‌دادم، احساس کردم با من حرف زد. وقتی خوب فکر می‌کنم می‌بینم بارها و بارها برایم پیش آمده است که با صدایی مبهم در قلبم با من حرف زده‌ای. انگار تمام کارهای روزانه‌ام ردی از حضور تو دارند. این‌طور است که داستان دوست داشتن تو و داستان ایمان داشتن به تو شیرین می‌شود و دنباله‌دار. من پیوسته تو را دوست دارم و تو پیوسته حواست به من هست. و این ماجرای دوسویه خودِ خودِ حقیقت است. حرف‌های تو حقیقت است. آنچه در دلم می‌اندازی، راهی که پیش‌رویم روشن می‌کند و ایمانی که در قلبم قرار داده‌ای، حقیقت است. تو با من از اتفاق‌هایی حرف می‌زنی که خودت وعده داده‌ای و من در کتابت خوانده‌ام وعده تو حق است و به آن عمل می‌کنی. بعد از آب دادن به گلدانها نوبت دم کردن چای می‌رسد. دارم به دوست داشتنت فکر می‌کنم. دوست داشتن تو باید چیزی شبیه به عطر چای باشد؛ منحصر به فرد و دلگرم‌کننده و لابد داستان ایمان به تو داستان همان چراغی است که در خیابان روشن شده است. تصویر این خیابان روشن با عطر چایی که در سرم می‌چرخد، مرا آرام می‌کند. این آرامش حقیقت دارد. من هیچ چیز را در دنیا با این آرامش عوض نخواهم کرد.

راه را روشن و واضح ساختی و جانشینانی اختیار کردی؛ نگرهبانی پس از نگهبان، از زمانی تا زمانی دیگر، برای برپا داشتن دینت و حجتی بر بندگان برای اینکه حق از جایگاهش برداشته نشود و باطل بر اهل حق پیروز نگردد. (فرازی از دعای ندبه)

حواست هست و خیالم راحت است. حواست هست و من بدون نگرانی کتاب می‌خوانم، داستان می‌نویسم، با دوستم می‌خندم، به گلدانها آب می‌دهم و شب، قبل از آمدن پدر به خانه، برای خستگی‌هایش چای دم می‌کنم.

وقتی حواست هست، ته دلم آرام است. همه چیز سرجایش قرار دارد. پیش از من جهان در آرامشی که به خاطر حضور تو بود زندگی می‌کرد. بعد از من هم این آرامش ادامه خواهد داشت.

تو نگرهبانانی داری که این آرامش را در جان جهان می‌ریزند. آنها از تو و خوبی‌هایت حرف می‌زنند. از اینکه با تو همه چیز سرجایش است و همه‌جا روشن می‌شود. آنها هربار به شکلی تازه مرا صدا می‌کنند. یکبار باران می‌شوند و یکبار صدای مادرم. بار دیگر عکسی از طبیعت شهری دور که مرا مجذوب خودش کرده است. من از شنیدن صدای باران، از شنیدن صدای مادرم، من از تماشای آن عکس، پر از آرامش می‌شوم.

# زندگ

• زیر نظر علیرضا لبش

• تصویرگر، محمدرضا اکبری

• تصویرگر صفحات، مهدی صادقی



خبرگزاری ضد زندگ: نرخ تعرفه عیدتی اعلام شد.



# شبیه ای کیو سان

• سعید طلاچی

ای پدر هستی چرا دائم پریشان غم مفور  
 این قدر از دست من لطفاً پریان غم مفور  
 کر چه می‌دانم به فکر مال فردای منی  
 فکر کمتر کن شبیه ای کیوسان، غم مفور  
 عاشق شه‌پورم، فراد مال بپه‌هاست  
 بابت تبریدهایم جان مامان غم مفور  
 هندسه آفر نواهر رفت توی مغز من  
 فیل هرگز با نگرده توی فنبان غم مفور  
 فوق فوقش می‌شوم بیکار و بی مسئولیت  
 می‌نشینم توی خانه کنج ایوان غم مفور  
 عاشق بیکاری‌ام تا ظهر هم فوابع ولی  
 فوابع می‌بینم شرم اول در استان غم مفور  
 فوابع می‌بینم که هستم افتخار فاندان  
 هستی از من راضی و فوشمال و فندان غم مفور  
 فوابع سنگین هم به آدم‌ها انرژی می‌دهد  
 هست هم مقرون به صرفه، مفت و آسان غم مفور  
 غم مفور تعبیر فوابع نیست فیلی افتضاح  
 می‌شرم هفتاد سال بعد پیکان غم مفور





# چغر بد بدن

• عبدالله مقدمی

آیا می‌دانید چرا کشتی محبوب‌ترین و موم‌ترین ورزش ما ایرانی‌هاست؟ به همان دلیلی که شعر محبوب‌ترین هنر ماست! چه کشتی و چه شعر، در طول تاریخ هزینه‌های پندانی برای باباهای بشر نداشته‌اند. برای شعر نوشتن یک کاغذ و یک قلم و یک آدم بیکار نیاز است. برای کشتی حتی این‌ها هم لازم نیست. فقط به جای یک آدم باید دو تا آدم بیکار داشته باشیم. به مضمض شروع شدن کشتی، بقیه بیکارها فودشان دور آن دو جمع می‌شوند. تا چند دهه قبل، کشتی گرفتن حتی دوبنده هم نمی‌فرواست. کشتی‌گیران قدیم هیچ از این سوسول‌بازی‌ها فوششان نمی‌آمد و برای کشتی کلاً می‌کنند!

مورخان تاریخ، کشتی را به دو بخش تقسیم کرده‌اند: قبل از هادی عامل و بعد از هادی عامل. البته باید توجه داشته باشید که آقای عامل اصلاً کشتی‌گیر نیست و فقط مسابقه‌های کشتی را گزارش می‌کند. شیوه گزارش کردن کشتی ایشان طوری است که آدم بعد از دیدن مسابقه، حتی اگر باخته باشد هم افتخار عیب و غریبی احساس می‌کند و می‌گوید: «فسته نباشی پهلوان... امسنت به تو پهلوان... جانانه کشتی گرفت!»



# تخته سیاه

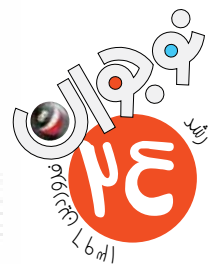
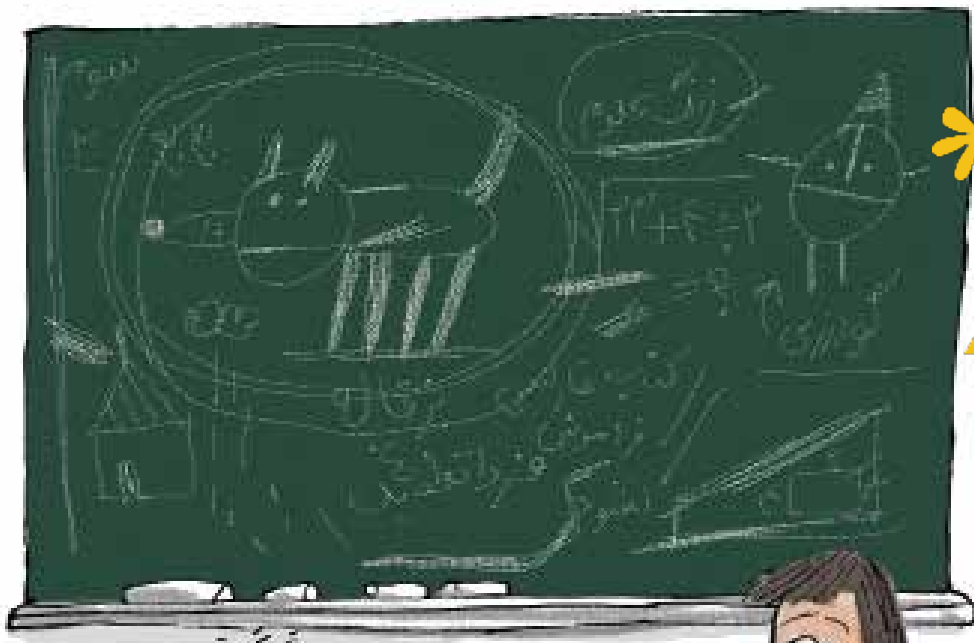
صاجر قدیمی

تخته سیاه بر وزن هسته ماه، قطعه‌ای بر دیوار کلاس‌های قدیمی بوده که معلم‌ها برای آموزش آن را کج‌کاری می‌کردند. اکثر تخته سیاه‌ها سبز بودند و وقتی علت را جویا می‌شردیم، می‌گفتند، شاید تخته سازان «سبز» را در کارگاه «سیاه» صدا می‌کنند.

یکی از عادت‌های ببری که بچه‌ها داشتند، کتک زدن تخته بود. وقتی یکی از دانش‌آموزان به سلمانی می‌رفت، دوستانش برای اینکه چشم نفور، می‌رفتند و می‌زدند به تخته. آن‌قدر می‌زدند تا تخته ترک بردارد و میبورد شوند قسمت ترک فورده را کج بگیرند.

رفته، رفته برای صرفه جویی در هزینه‌های رنگ آمیزی تخته سیاه به رنگ سبز، تخته‌های سپید جای خود را در میان کلاس‌ها باز کردند با حضور تخته سفید (یا همان وایت برد فارسی) کج‌ها باز نشسته شدند تا مائیک‌های جوان و جویای نام میان معلمان و دانش‌آموزان دست به دست شوند.

فلاصه، تخته سیاه‌ها با همه مشکلات و سختی‌ها، پایان فوشی داشتند و رو سپید شدند.



## گریه دفاعی

سازو کار دفاعی بچه‌های زمان ما کمره بود، اما الان یک کلمه حرف بزنی، رمز وای فای رو عوض می‌کنند.

«بهرار معینی»

## سوپ مگس

مشتری: کارسون، بین یک مکس در سوپ من غرق شده. کارسون: بپشید قربان، ما نمی‌تونیم برای تمام مکس‌های اینجا نجات غریق استفراغ کنیم!

## قطار سریع‌السیر

مأمور قطار: بپشید، آقا این قطار سریع‌السیره و بلیط شما مال قطار عاری است. مسافر: من هیچ عجله‌ای ندارم. می‌تونید به راننده‌تان بگویید آرام برود.

## داروخانه

مشتری: آقای دکتر برای موی سفید چی دارید؟  
دکتر: احترام بسیار!

## کارگاه

کارگاه: آقای رئیس، آن دو نفری که تعقیبشان می‌کردم، رفتند سینما!  
رئیس: پس تو اینجا چه کار می‌کنی؟  
کارگاه: من چون آن فیلم را دیده بودم، برگشتم اداره!



### بخوانیم

در این کتاب، مخاطبان با اطلاعات تاریخی دربارهٔ اکتشافات طبیعی و داستان‌های واقعی در باب سفرهای اعجاب‌انگیز به اعماق قاره‌ها و جنگل‌ها و دریاها آشنا می‌شوند. زبان اثر طنزآمیز و توضیحات هر بخش گزارش‌گونه است.

تألیف: گانری، آبتا  
مترجم: محمود مزینانی  
ناشر: پیدایش  
تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۰۲۷۰



# سبد توپ

• سروشن فردوس

این فارسی‌ها همه چیزشان عجیب و غریب است. اسم ورزش‌هایشان هم عجیب است. آفه «سبد توپ» هم شد اسم؟

مالا فوب است انگلیسی ما فیلی فوب نیست و تا پنج دقیقه دیگر، هم معنی «بسکت» یا همان می‌رود و هم معنی «بال»، والا عمراً می‌توانستیم وسط زمین بازی جلوی فنده‌مان را بگیریم و بتوانیم یک شوت سه امتیازی درست و مسابی بیندازیم.

از تاریفه شکل‌گیری بسکتبال اطلاع دقیقی نداریم. (البته توجه داشته باشید که ما اطلاع نداریم. بعضی‌ها اتفاقاً فیلی هم دقیق اطلاع دارند). قوانین این بازی هم فیلی ساده است.

توپ را بگیر، بکوب روی زمین و بینداز توپ سبد حریف! می‌بینید چقدر آسان است؟ ای وای ببخشید، یک لفظ صبر کنید، هنوز تیم حریف وارد زمین نشده!

یکی از لذت‌بخش‌ترین حرکات در ورزش بسکتبال آویزان شدن از سبد تیم حریف بعد از زدن گل است که البته برای این کار باید حداقل دو متر قد و یک سبد قرص و قانم غیرپینی داشته باشیم و داشته باشند که نداریم و ندارند. فب بگذریم، قضیه کلاً منتهی است!





• شروین سلیمانجی

# روویبرگان

چریدر است. چالب اینکه فریزه را به دوستانشان کاردو می‌دهند. حتی دیده شده که عروس و داماد، بعد از مراسم پاتفتی، با دیدن دو سه تا فریزه بین آن همه کاردو، از شدت فوش‌هالی از حال رفته‌اند و به جای خانه بخت راهی تفت بیمارستان شده‌اند!

و آفر اینکه، تفته ژاپنی از قدیم مهم‌ترین نقطه اشتراک فرهنگی ما و ژاپنی‌ها محسوب می‌شود، اما بعد از اینکه دولت ژاپن این موضوع را از بیخ تکزیب کرد، معلوم شد فاستگاه این تفته روستای چابان در دماوند است و هیچ ربطی به ژاپن ندارد. این شد که تنها نقطه اشتراک ما و ژاپنی‌ها هم از بین رخت و لذت خوردن تفته ژاپنی را به نصف کاهش داد!

در ژاپن سالی ۱۵۰۰ زلزله رخ می‌دهد که این یعنی به طور متوسط روزی چهار پنج بار لرزش زمین. می‌توان گفت ژاپنی‌ها به صورت پیش فرض روی ویبره هستند! به علاوه، در این کشور بیش از ۲۰۰ آتشفشان فعال وجود دارد که همیشه آماره فوران هستند و دور از سرشان در می‌آید. مردان ژاپنی رسم دارند که برای عذرخواهی موی سرشان را از ته می‌تراشند. اینباست که ما باید خدا را شکر کنیم که این رسم به کشور ما نیامد، وگرنه با وجود کلی کله بی‌مو، به نوافشان‌ترین کشور دنیا تبدیل می‌شدیم!

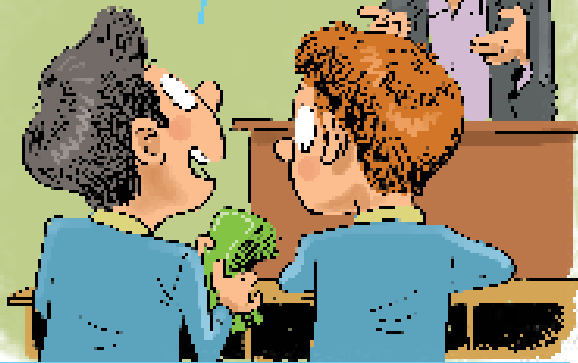
قیمت هر عدد فریزه در ژاپن سیمصد دلار است که به پول ما می‌شود یک میلیون تومان که حدوداً قیمت یک سکه تمام بهار آزادی طرح

# عید دیدنی

«شما تو این سن و سال باید درس بخونی، نه اینکه بری سر کار!»

«کار نمی‌کردیم که! عید دیدنی می‌رفتیم و عیدی می‌گرفتیم. تازه، رفتیم خونه اونایی که پارسال خونه نبودن و عیدی‌های پارسال رو هم زنده کردیم.»

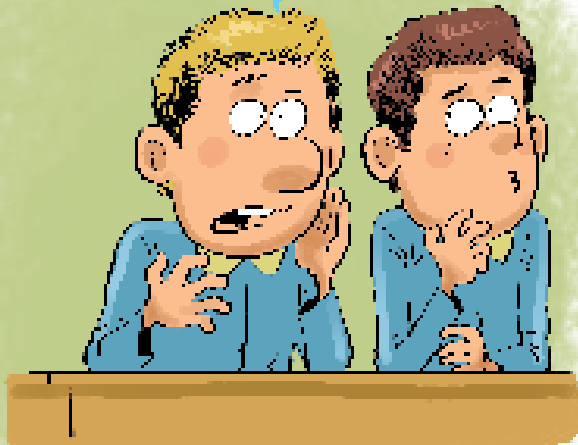
«امیدوارم تعطیلات عید بهتون خوش گذشته باشه. تعریف کنید ببینم چی کارا کردید!»  
«ما توی تعطیلات عید حسابی کاسبی کردیم.»



«ما هم خونه بودیم و هم خونه نبودیم! یعنی در رو باز نمی‌کردیم که فکر کنن خونه نیستیم. آخه فامیلای ما عید دیدنی نمیان که! به قصد اقامت لشکرکشی می‌کنن!»

«ما همه تعطیلات رو خونه بودیم. منم به جای اینکه غصه بخورم، پسته و آجیل خوردم.»

«نمی‌گفتی هم معلوم بود!»



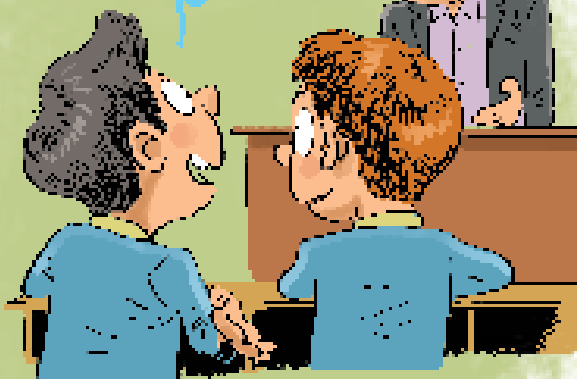
«یعنی هیچ کدومتون درس نخوندین؟»

«همین که الان اومدیم مدرسه، کلی زحمت کشیدیم. احمدی اینا هنوز هم از سفر برنگشتن.»

«پیاده که خسته می‌شدیم!»

«عوضش ما با ماشین باکلاس جدیدمون رفتیم سفر؛ دشت و جنگل و...»

«با ماشین که نرفتی تو جنگل!؟»



**دانه‌های**  
گرده هنگام پخش شدن در هوا سبب حساسیت در بعضی افراد می‌شوند که عوارض آن به صورت خارش، ریزش اشک از چشم و عطسه کردن است و در اصطلاح این نوع حساسیت تب یونجه نامیده می‌شود.

**توت**  
فرنگی تنها میوه‌ای است که دانه‌هایش در بیرون قرار دارند. تعداد دانه‌های یک توت فرنگی در اندازه متوسط بالغ بر دویست تاست.

**مسابقه**  
جواب جدول را به دفتر مجله ارسال کنید و جایزه بگیرید.

۱. نام نخستین برگ‌های یک گیاه گلدار.  
۲. نگهداری از شاخه و برگ و رساندن آب و املاح جذب شده از زمین به برگ توسط این بخش از گیاه انجام می‌گیرد.  
۳. سرخس‌ها و خزها به جای تولید دانه توسط چه نوع سلول‌هایی زیاد می‌شوند و حیاتشان را آغاز می‌کنند؟  
۴. اصطلاح علمی در گیاهشناسی برای نامیدن ساقه‌های زیرزمینی.  
۵. پهنک برگ به وسیله این زائده به ساقه متصل می‌شود.  
۶. اندام نر گل نامیده می‌شود.  
۷. هویج دارای این نوع ریشه است.  
۸. نام ماده‌ای که دیواره سلول گیاهی را تشکیل می‌دهد.  
۹. به درخت انگور هم گفته می‌شود.  
۱۰. بافت آوندی که غذای ساخته شده در برگ‌ها را به همه اندام‌های گیاه منتقل می‌کند.  
۱۱. به عمل دفع آب به صورت بخار آب از سطح برگ گفته می‌شود.  
۱۲. همه گیاهان گل‌دار در این گروه طبقه‌بندی می‌شوند.  
۱۳. غذا سازی در این بخش از گیاه روی می‌دهد.  
۱۴. نوعی درخت از دسته مخروطیان که برگ‌های سوزنی شکل دارد.  
۱۵. گندم و برنج دارای این نوع ریشه‌اند.

نی خیزران سریع‌ترین رشد را در جهان گیاهان دارد و روزانه ممکن است نود سانتی‌متر بر طولش افزوده شود.

علی فرخی

# کتاب لطیف

و به وسیله قرآن، آنچه را شفا  
و رحمت است برای مؤمنان نازل  
می‌کنیم و بر ستمگران به جز  
خسران نمی‌افزاید.<sup>۱</sup>

به راستی که این قرآن برای مؤمنان و ایمان آورندگان شفا و رحمت است و نسخه‌ای شفا بخش محسوب می‌شود؛ اگرچه در نگاه کردن به قرآن کریم هم خیر و برکت است و خواندن قرآن سفارش شده است.<sup>۲</sup> اما برای ما که فارس‌زبان هستیم، خواندن و دانستن معانی قرآن مفید و سودمند است، تا علاوه بر بهره‌گیری از نورانیت قرآن، از دستوره‌ای سرنوشت‌ساز کلام‌الله مجید فیض ببریم. همان‌گونه که گفته شد، قرآن مجید دستورالعمل صحیح زندگی کردن است و با پیروی از آن می‌توان به سعادت دنیا و آخرت رسید. برای آنکه بتوانیم بهتر از قرآن استفاده کنیم، باید به قرآن‌هایی که ترجمه دارند، مراجعه کنیم. اما درباره برخی آیات، با خواندن ترجمه آن‌ها نیز شاید درک درستی از آیه پیدا نکنیم. برای همین، لازم است علاوه بر ترجمه، به نوشته‌ی کسانی که آیات قرآن را شرح و تفسیر کرده‌اند نیز مراجعه شود. این کتاب‌ها به «تفسیر قرآن» مشهور هستند. از

جمله تفسیرهای معتبر قرآن می‌توان به تفسیر «مجمع‌البیان» اثر مرحوم آیت‌الله طبرسی، «تفسیر المیزان» اثر مرحوم علامه سیدحسین طباطبایی، «تفسیر نمونه» نوشته‌ی آیت‌الله مکارم شیرازی و جمعی از فضلا حوزه علمیه قم و «تفسیر نور» اثر حجت‌الاسلام قرائتی اشاره کرد. با توجه به اینکه مفهوم برخی آیات را نمی‌توان از معنی ظاهری آن‌ها درک کرد، این مفسران هستند که با در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن یا با مراجعه به احادیث معتبر، آیه را شرح و توضیح می‌دهند و تفسیر می‌کنند. به کسی که قرآن را تفسیر می‌کند مفسر قرآن گفته می‌شود.



در قرآن کریم به‌طور مستقیم به آیات محکم و متشابه اشاره شده است.<sup>۷</sup> این کتاب، کتاب هدایت است<sup>۸</sup> که ما را به سوی سعادت ابدی رهنمون می‌شود و برای فهم آیات آن لازم است با زیانش آشنا شویم. سپس می‌توانیم از قرآن‌هایی که ترجمه آیات را همراه دارند استفاده کنیم و برای اینکه معانی برای ما قابل فهم شوند، به تفسیرها رجوع کنیم و بیش از پیش از این کتاب هدایت بهره‌مند شویم.



## آیات محکم

آیات محکم معنی روشن و واضح دارند؛ مثل آیه شریفه «قل هو الله احد»<sup>۳</sup>: بگو خداوند یکتاست یا «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا»<sup>۴</sup>: بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.

## آیات قرآن به محکم و متشابه تقسیم می‌شوند.

## آیات متشابه

برخی آیات متشابه هستند، یعنی لازم است به وسیله آیات محکم تفسیر شوند تا معنی آن‌ها روشن و مشخص شود؛ مثل آیه «یدالله فوق ایدیهم»<sup>۵</sup>: دست خدا بالای همه دست‌هاست. مگر خداوند دست دارد که دست او بالای همه دست‌ها باشد!

اما وقتی به آیه «لیس کمثله شیء»<sup>۶</sup>: هیچ چیز مثل خدا نیست، مراجعه می‌کنیم که آیه‌ای محکم است، این موضوع مشخص می‌شود که نه تنها خداوند دست و اعضا ندارد، بلکه هیچ چیز مثل خدا نیست. می‌توان فهمید که در اینجا منظور دست ظاهری نیست، بلکه منظور این است که قدرت خداوند فوق همه قدرت‌هاست.

## آیا می‌دانید

بسیاری از اسرار طبیعت و علوم در کتاب قرآن آمده‌اند که انسان از آن‌ها خبر نداشته است و بشر با پیشرفت علم و فناوری به آن‌ها دست یافته است! برای مثال، از جاذبه زمین و زوجیت گیاهان و بسیاری علوم دیگر در قرآن سخن به میان آمده است.

زیرنویس‌ها:

۱. سوره اسراء، آیه ۸۲
۲. سوره مزمل آیه ۲۰
۳. سوره توحید آیه ۱
۴. سوره اعراف آیه ۳۱
۵. سوره فتح آیه ۱۰
۶. سوره شوری آیه ۱۱
۷. سوره آل عمران آیه ۷
۸. سوره بقره آیه ۱

# به نام پندر



## آغاز نوروز

۱

دیده‌ای روزهای اول عید ولوله‌ای گنگ در دلت می‌افتد؟ انگار دل آدم بند نمی‌شود! احساس می‌کنی نباید ساکن بمانی. باید بلند شوی و کاری بکنی؛ کاری هر چند ساده؛ مثلاً باز کردن پنجره برای آمدن هوای روزهای ابتدای بهار به داخل خانه.

حالا در ذهنم می‌چرخد: «سلام قولاً من رب رحیم». <sup>۱</sup> هفت سین قرآنی چیده‌ام و منتظرم اتفاق خوب در راه، همراه با مهمان‌ها زنگ خانه‌مان را بزند.

۱۰

## ولادت امام باقر(ع)

میان عرب رسم بود، وقتی کودکی به دنیا می‌آمد، برای او اسمی بگذارند و زمانی که بزرگ شد، با توجه به ویژگی‌هایش، برای او لقبی انتخاب کنند. اول رجب بود که به دنیا آمد و نامش را محمد گذاشتند. عالم دین شد و به این نام مشهور.

همین بود که پیامبر(ص) به یکی از یاران خود گفت: «ای جابر، امید است که تو در دنیا بمانی تا ملاقات کنی فرزندی از اولاد حسین که او را محمد نامند. او علم دین را موشکافی می‌کند. پس هر گاه او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان.» <sup>۲</sup>

امام محمد باقر(ع) در سال ۵۷ قمری در مدینه به دنیا آمد.

مشهورترین لقب ایشان باقرالعلوم است، و دیگر لقب‌هایش «شاکر» و «هادی» هستند.



## روز جمهوری اسلامی ایران

۱۲

یک کلمه ساده است، همین بله یا خیر را می‌گوییم. آن قدر در شبانه‌روز از آن‌ها استفاده می‌کنیم که باورش سخت است همین کلمه‌های کوتاه و ساده، گاهی مسیر و سرنوشتی را تغییر می‌دهند؛ درست مثل رأی آری به جمهوری اسلامی ایران. همان بله‌ای که ۱۲ فروردین سال ۵۸ اتفاق افتاد. فکرتش را بکن، نه فقط یک رأی آری؛ بلکه صندوق‌ها پر از کاغذهایی شدند که همین کلمه ساده در آن‌ها نوشته شده بود، و همین کلمه سرنوشت کشورمان را تغییر داد.

## روز طبیعت

۱۳

بعد از ظهر بود که داشتیم وسطی بازی می کردیم. توپ به من خورد و از بازی بیرون آمدم. داشتم بازی را تماشا می کردم که کم کم حواسم پرت شد. یک دفعه دیدم دختر خاله ام کنارم نشسته است و می گوید: «از اینکه سوختی ناراحتی، یا اینکه فردا باید به مدرسه بروی؟» ولی راستش هیچ کدام نبود. اصلاً ناراحت نبودم. سعی کرده بودم ذهنم را از همه چیز خالی کنم و فقط به درخت های تازه جوانه زده و سبزه ها نگاه کنم. آرامش خاصی در دلم افتاده بود و داشتم به شعر **سهراب** فکر می کردم: «من چه سبزم امروز...»

## روز سلامتی و بهداشت

۱۸

هر کدام از مورچه ها اندازه یک گریه جاق بودند؛ قهوه ای و سیاه. اطرافم رژه می رفتند و هر لحظه به من نزدیک تر می شدند. احساس کردم یکی از آن ها به دیگری گفت: الان حسابش را می رسمیم! با من بودند؟! سرم شروع به خارش کرد. می خواستم با تمام قدرت از آن جا فرار کنم، اما پاهایم به زمین چسبیده بودند. سعی کردم تکان بخورم. تقلا کردم که دست های بسته ام را باز کنم. سعی کردم. سعی کردم. سعی کردم. بالاخره از خواب پریدم. اولش گیج بودم، ولی یادم افتاد چه شده است! داشت خوابم می برد که صدای مامان را شنیده بودم: آن کیک را از روی زمین بردار، مورچه جمع می شود. ۱۸ فروردین روز جهانی بهداشت و سلامت است. اسلام، به عنوان دینی کامل که در تمام زمینه ها راهنمای مسلمانان است، بر بهداشت فردی و عمومی تأکید کرده است. همچنین، روایات زیادی در این مورد از امامان به دست ما رسیده است.

## ولادت امام جواد(ع)

۱۹

«یکی از یاران امام رضا(ع) می گوید، در مدینه به حضور آن حضرت شرفیاب شدم و گفتم: پیش از آنکه خدا **جواد(ع)** را به شما عنایت کند، ما درباره امام بعد از شما پرس و جو کردیم. فرمودید خدا به من پسری عنایت خواهد کرد. اکنون که این اتفاق افتاده است، تکلیف ما پس از شما چیست و امام ما چه کسی خواهد بود؟ امام رضا(ع) در پاسخ، به امام جواد(ع) که مقابلش ایستاده بود اشاره کرد. آن شخص گفت: او که بیش از سه سال ندارد! امام رضا(ع) فرمود: «کمی سن ایراد ندارد. چون حضرت عیسی(ع) در حالی که کمتر از سه سال داشت، به پیامبری رسید»<sup>۳</sup> امام جواد(ع) در دهم رجب سال ۱۹۵ قمری در مدینه به دنیا آمد. یکی از القاب ایشان «باب الحوائج» به معنی راه رسیدن به حاجت هاست. به همین دلیل، هر کس خواسته ای دارد ایشان را میان خودش و خدا واسطه قرار می دهد تا خدا به حرمت وجود والای ایشان درخواستش را اجابت کند.

## ولادت امام علی(ع) و روز پدر

۲۲

تنها پدر جهان بود که در خانه کعبه به دنیا آمد. بیشتر از هر پدر دیگری با بچه ها بازی می کرد و بیشتر از هر پدر دیگری فرزند داشت، چون پدر تمام بچه ها بود. اصلاً آن قدر مهربان بود که پدر هر که او را دوست می داشت می شد. ۱۳ بار تو را پدر صدا می زنم و ته دلم شادی عظیمی به پا می شود. چقدر خوب است قلب تو آن قدر بزرگ است که برای همه ما که دوست داریم جا دارد. روزت مبارک پدرترین پدر دنیا؛ پدری که مهربانی ات سال هاست در دلم اتفاق افتاده است.

پی نوشت:  
۱. آیه ۵۸  
سوره یس  
و یکی از  
هفت سلام  
هفتسین  
قرآنی  
۲ و ۳. پایگاه  
اطلاع رسانی  
حوزه



# رازنگارها

تصویر منظره‌ای است که بسیار ساده شده است؛ شکل‌ها ساده و خلاصه شده‌اند. ابرها به شکل ابرهای آسمان نیستند، بلکه نمایی کلی از یک ابر هستند و از ریزه‌کاری‌هایی که می‌تواند شکل یک پرده را در تصویر به وجود بیاورد، خبری نیست. درخت‌ها، دریا و حتی آدم‌ها هم ساده شده‌اند، اما با همه سادگی، ما وجودشان را حس می‌کنیم.

با تماشای این تصویر،

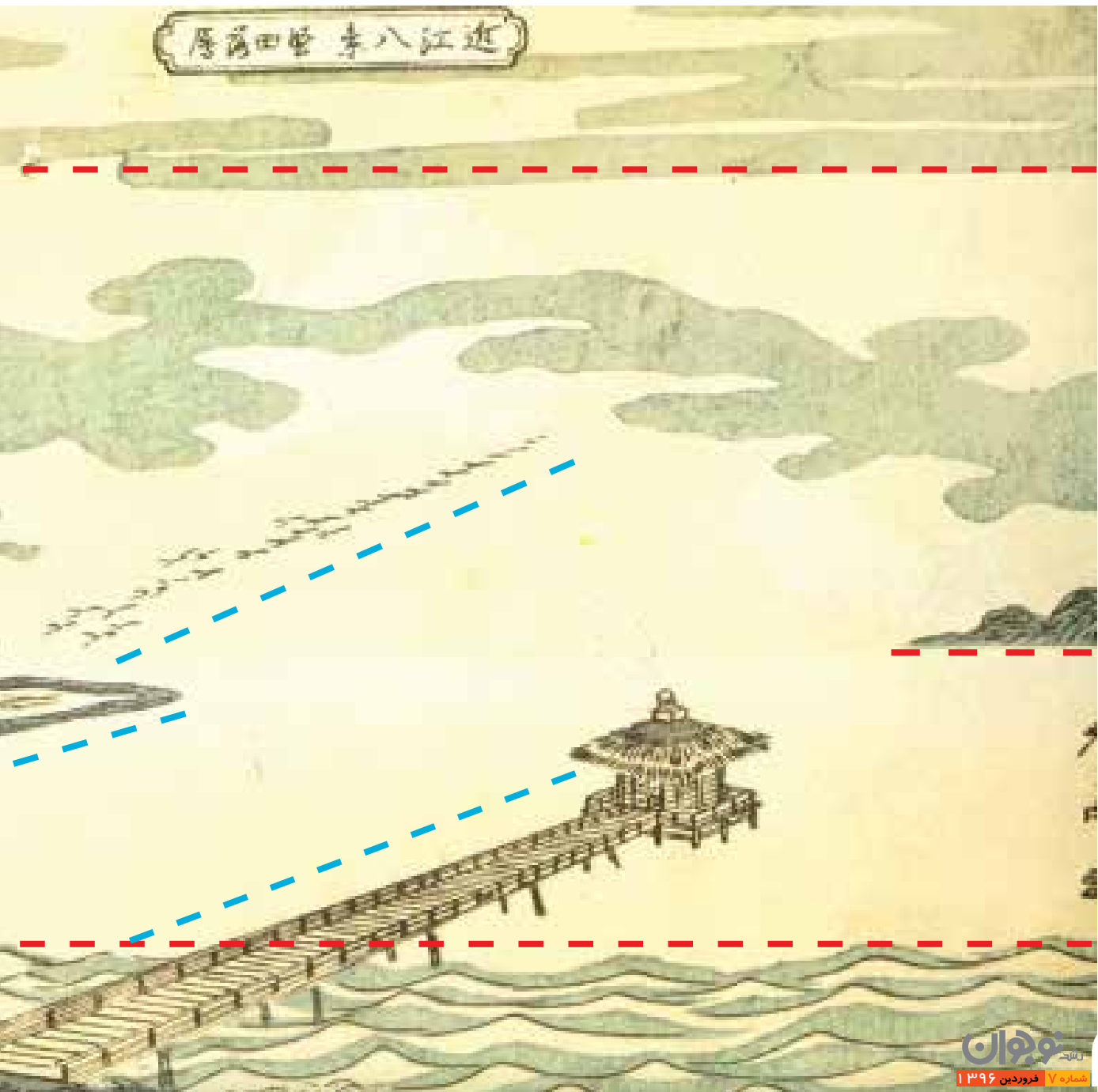
آسمان برای شما هم بی‌انتهاست؟

چه چیز این احساس را در شما به وجود می‌آورد؟

شما هم آرامش و سکوت صبگگاه ساحل را احساس می‌کنید؟

شما هم احساس می‌کنید با غازها به سوی آسمان پرواز می‌کنید؟

雁落四野 水八江流



## چه چیز کمک می‌کند با غازها به سوی آسمان پرواز کنیم؟

به جهت حرکت ساحل، بندرگاه، آدم‌ها و ابرهای تصویر دقت کنید. ببینید چطور در کنار هم خط‌های افقی و مایل به وجود آورده‌اند؟ ببینید این خط‌ها چه طور به هم بافته شده‌اند!

### حرکت‌های مایل

جنگل، ساحل، بندرگاه و آدم‌هایی که به سوی بندرگاه می‌روند، همه به شکل خط‌های مایل موازی با هم، ما را به سوی دریا پیش می‌برند؛ درست مثل موجی که آرام آرام پیش می‌رود. وقتی به غازها می‌رسیم، با آن‌ها پرواز می‌کنیم و بالا می‌رویم؛ بالا و بالاتر، تا دل آسمان می‌رویم.

تکه ابر به هم پیوسته هلالی شکل روی دریا به شکل یک طاق است. ما و غازها پروازکنان از زیر آن طاق می‌گذریم. انگار از زمین و همه آنچه روی زمین است کنده می‌شویم. جدا می‌شویم و آزاد و رها در آسمان بی‌پایان پیش می‌رویم.

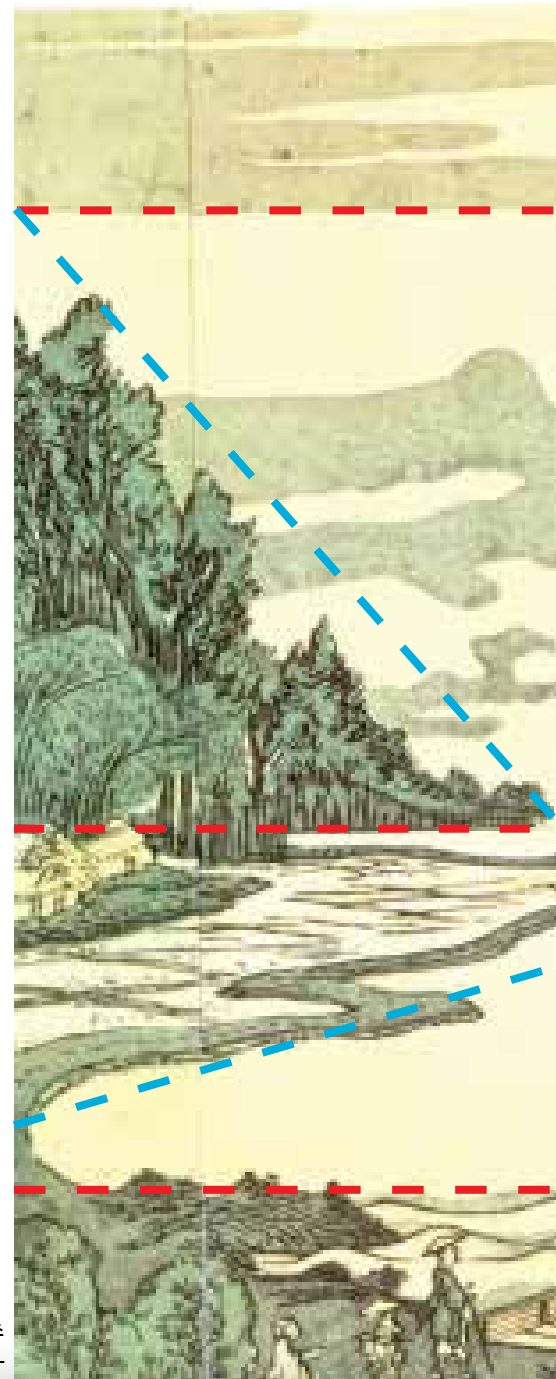
### خط‌های افقی

انتهای افق، آن جا که آسمان و دریا به هم دوخته شده‌اند، یک خط افقی به وجود آمده است. این خط افقی با موج‌های دریا در پایین تصویر و ابرهای افقی بالای تصویر (و البته نوشته بالای تصویر)، همراه می‌شوند و کمک می‌کنند چشم ما آرام و نرم از این سوی تصویر به آن سو حرکت کند و تا پایین تصویر برسد. در این جا (در پایین) موج‌های دریا و ساحل سنگینی خاصی به وجود می‌آورند. این سنگینی کمک می‌کند ما سبکی و رهایی ابرها را در بالای تصویر بهتر احساس کنیم.

## دیگر چه چیز کمک می‌کند ما احساس سبکی و پرواز کنیم؟

تصویر با رنگ‌هایی از یک خانواده رنگ آمیزی شده است؛ خانواده رنگ سبزی. ما به کمک رنگ زرد سبز زلال، وجود گرما و نور خورشید را در آسمان صبحگاهی احساس می‌کنیم. رنگ سبز تیره جنگل و سرسبزی زمین را نشان می‌دهد. بازتاب رنگ جنگل روی ابرها و روی دریا نیز با سبزی دیگر نشان داده شده است.

این هم خانواده بودن رنگ‌ها کمک می‌کند ما روشنایی اول صبح را خوب حس کنیم؛ موقعی که نور خورشید کم کم قوت می‌گیرد و پس از آن رنگ‌ها کم کم جان می‌گیرند. در مجموع، این رنگ‌های هم‌خانواده کمک می‌کنند ما پرواز مهاجرت گونه‌ها را در صبحگاه باور کنیم. فکر می‌کنید چه چیزهای دیگری سبب می‌شود شما دلتان بخواهد باز هم به تماشای این تصویر بنشینید؟!



# سازه‌های سنگی

فاطمه رادپور ●●●

در دنیای امروز، هنرمندان مجسمه‌ساز با شناخت مواد گوناگون و قابلیت‌های آن‌ها موفق به ساخت ایده‌های ذهنی و عینی خود در قالب حجم‌های متنوع می‌شوند. سنگ‌ها نیز از موادی هستند که چه در گذشته و چه حال، مورد مصرف و توجه هنرمندان بسیار بوده‌اند. هنرمند با تراشیدن این ماده به کمک ابزارهای گوناگون موفق به اجرای ایده‌های هنری خود می‌شود.

در این نوشته قصد داریم توجه شما را به این ماده که در طبیعت و محیط اطرافتان به فراوانی می‌یابید، جلب کنیم. سنگ‌ها از نظر فرم و شکل، رنگ، بافت و اندازه متنوع‌اند. این تنوع را در ساحل دریا، کوهستان‌ها، کنار رودخانه‌ها یا در محیط اطرافتان در کوچه، خیابان یا پارک‌ها مشاهده می‌کنید. شما می‌توانید شکل‌های آشنا را در سنگ‌ها جست‌وجو کنید و با آن‌ها حجم‌های هنری بسازید. برای انجام این کار به سنگ‌های متنوع، سنگ‌ریزه‌ها، چسب مایع همه‌کاره و مواد دیگری چون صدف، چوب و شاخه برای کامل کردن شکل خود نیاز دارید.





در صورت یافتن شکل آشنا، با چسباندن سنگ‌ریزه، صدف، شاخه و چوب به سنگ اصلی، شکل خود را کامل کنید تا بیننده نیز بتواند شکل یافته شما را تشخیص دهد.

علاوه بر حجم‌سازی با سنگ‌ها می‌توانید از آن‌ها در تزئین اشیا و دکور فضای زندگی خود نیز بهره ببرید. با کنار هم قرار دادن سنگ‌ریزه‌ها تابلو بسازید یا با رنگ کردن سنگ‌ها آن‌ها را به تابلو یا مجسمه‌های کوچک و زیبا تبدیل کنید. نمونه‌های ارائه شده حجم‌های سنگی با استفاده از شکل خود سنگ و ترکیب آن‌ها با سنگ‌ریزه، صدف و چوب به دست آمده و شما می‌توانید به راحتی شکل انواع پرنده گربه یا درخت را تشخیص دهید. پس بسازید و لذت ببرید.



# جام معما

از آن در چند منزلگاه استراحت و توقف کرده بودیم؟»  
سیاوش با تعجب گفت: «خب ... آن را نشمردم!»  
رستم گفت: «همین است دیگر! باید به همه جوانب دقت کنی!  
و هر مسئله را از چند جهت ببینی. ما در شش جا توقف  
داشتیم. مسئله‌های دشوار را حل کردی، ولی مسئله‌ای به  
این سادگی را نتوانستی! حالا مسئله‌ای دیگر.»

## داستان دوم: قیمت جام شربت

این بار دقت کن که اشتباه نکنی. یک جام و شربت داخل  
آن روی هم سی سکه نقره ارزش دارند و جام ۲۶ سکه  
بیشتر می‌ارزد. قیمت شربت چقدر است؟  
سیاوش فوری گفت: «سرورم واضح است! قیمت شربت  
چهار سکه است!»

رستم باز هم قهقهه‌ای زد و گفت: «باز هم اشتباه! مگر  
نگفتم دقت کن! من که نگفتم جام ۲۶ سکه می‌ارزد. گفتم  
۲۶ سکه بیشتر از شربت می‌ارزد اگر جام ۲۶ سکه ارزش  
داشت، در این صورت شربت هم ۴ سکه ارزش داشت. ولی  
در این صورت جام چقدر از شربت بیشتر ارزش داشت؟»  
سهراب سر به زیر گفت: «بیست و دو سکه!»

رستم با خنده گفت: «پس این جواب ما نیست. در جواب  
دادن عجله نکن. شرط دقت، خوب شنیدن و خوب گوش  
دادن است. دقت اصلاً با عجله سازگاری ندارد! حالا دوباره  
به مسئله فکر کن و جواب درست را بگو!» بچه‌ها! شما هم  
جواب را پیدا کنید و بعد با پاسخ ما مقایسه کنید.

سیاوش با کمی فکر توانست پاسخ درست آن مسئله را  
بدهد. بعد رستم گفت: «حالا یکی دیگر. اما سعی کن این  
یکی را دیگر اشتباه نکنی. عجله نکن. خوب به مسئله و  
فرض‌های آن گوش بده و دقت کن.»

## داستان سوم: قیمت شمشیر

روزی در بازار زابلستان شمشیری را دیدم و پسندیدم،  
اما قیمتی که فروشنده می‌گفت زیاد بود. پس با ۱۰ درصد  
تخفیف آن را خریدم. عجیب آنکه سال بعد، همان را با ۱۰  
درصد سود، دوباره به خودش فروختم! قیمتی که او برای  
خرید شمشیر پرداخت نسبت به قیمت اولیه‌ای که خودش  
سال پیش به من گفته بود، بیشتر است یا کمتر؟

برده آخر: رستم به سیاوش دقت را می‌آموزد!  
هنر باید و گوهر نامدار  
خرد یار و فرهنگ، آموزگار  
چو این چار گوهر به جای آورد  
دلاور شود پرو پای آورد

رستم رو به سیاوش گفت: ای جوان! همه چیز آموختی، اما  
اکنون نوبت مهم‌ترین چیز است که تازیان به آن «دقت»  
می‌گویند و دقت یعنی توجه و ریزبینی. تو ممکن است  
بتوانی معما یا مسئله‌ای را به راحتی حل کنی، ولی با بی‌دقتی  
در لحظه آخر به پاسخ نادرستی برسی. این دامگهی است  
که گاه با هوش‌ترین افراد را هم به دام می‌اندازد. امروز  
می‌خواهیم با پرسش‌هایی چند، دقت تو را بیازمایم و پس  
از آن، با خاطری آسوده، تو را تا بارگاه پدرت در پارس  
همراهی کنم.

## داستان اول: منزلگاه‌های رستم!

رستم: خب عزیزم! برایت از یک سفر که همراه با برادرم  
فرامرز داشته‌ام می‌گویم. برای هزینه‌های سفرمان چهل  
سکه طلا همراه داشتیم. هر جا تعدادی سکه طلا می‌دادیم  
و البته به عنوان بقیه پولمان، به ما سکه‌های نقره می‌دادند.  
در منزلگاه نخست، برای خرج خوراکمان هفت سکه طلا  
دادیم و نصف سکه نقره گرفتیم. در منزلگاه بعدی سه سکه  
طلا دادیم و دو سکه نقره گرفتیم. در منزلگاه بعد، فقط چهار  
سکه طلا دادیم و بعد به شهری رسیدیم و آنجا هم چیزهایی  
خریدیم و خوراکی خوردیم و ده سکه طلا دادیم و چهار سکه  
نقره پس گرفتیم. بعد، در جایی دیگر استراحت کردیم و  
بابت خوراکمان سه سکه طلا دادیم و یک سکه نقره گرفتیم.  
در منزلگاه آخر هم چهار سکه طلا دادیم و شش سکه نقره  
گرفتیم. بعد از آن به مقصد رسیدیم. حالا جوان بگو سیاوش  
به سرعت کلام او را قطع کرد و گفت: «سرورم، اینکه  
دیگر کاری ندارد. در ذهنم حساب کردم. در مجموع ۳۱  
سکه طلا دادید و ۲۰ سکه نقره گرفتید. پس وقتی به مقصد  
رسیدید، ۹ سکه طلا و ۲۰ سکه نقره داشتید؟»

رستم قهقهه‌ای زد و گفت: «هان! دیدی جوان، گفتم دقت  
کن و عجله نکن! حالا بگو، وقتی ما به مقصد رسیدیم، قبل

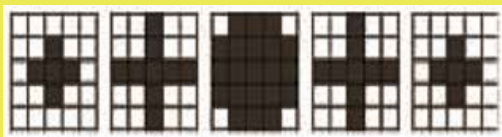


## پاسخ سرگرمی

۱

۲	۶	۱	۳	۷	۵	۸	۹	۴
۵	۳	۷	۸	۹	۴	۱	۶	۲
۹	۴	۸	۲	۱	۶	۳	۵	۷
۶	۹	۴	۷	۵	۱	۲	۳	۸
۸	۲	۵	۹	۴	۳	۶	۷	۱
۷	۱	۳	۶	۲	۸	۹	۴	۵
۳	۵	۶	۴	۸	۲	۷	۱	۹
۴	۸	۹	۱	۶	۷	۵	۲	۳
۱	۷	۲	۵	۳	۹	۴	۸	۶

۲ پاسخ: ۷۶.



۳ پاسخ: جمع اعداد هر بخش ۲۶ می‌شود.



۵ پاسخ: ۱۲ عدد

## پاسخ معما

داستان دوم:

اگر قیمت شربت را یک بخش بگیریم، قیمت جام یک بخش به اضافه ۲۶ است. پس قیمت جام و شربت روی هم دو برابر قیمت شربت اضافه ۲۶ است. پس دو برابر قیمت شربت ۴ سکه و در نتیجه قیمت شربت دو سکه و قیمت جام ۲۸ سکه است

داستان سوم:

این‌طور نیست که قیمت فروش اولیه با قیمت خرید بعدی یکی باشد! اگر قیمت فروش اولیه ۱۰۰ سکه بوده باشد پس رستم با ۱۰ درصد تخفیف آن را ۹۰ سکه خریده است و سال بعد با ۱۰ درصد (نسبت به قیمت خرید) به قیمت ۹۹ سکه فروخته است. پس قیمت فروش از قیمت پیشنهادی اولیه کمتر است؟



سیاوش فوری گفت: «معلوم است سرورم، نه...»

رستم بانگ زد: «گفتم عجله نکن! با حوصله فکر کن و جواب بده!»

بچه‌ها، نظر شما چیست؟ بیشتر یا کمتر! شاید هم هیچ یک!

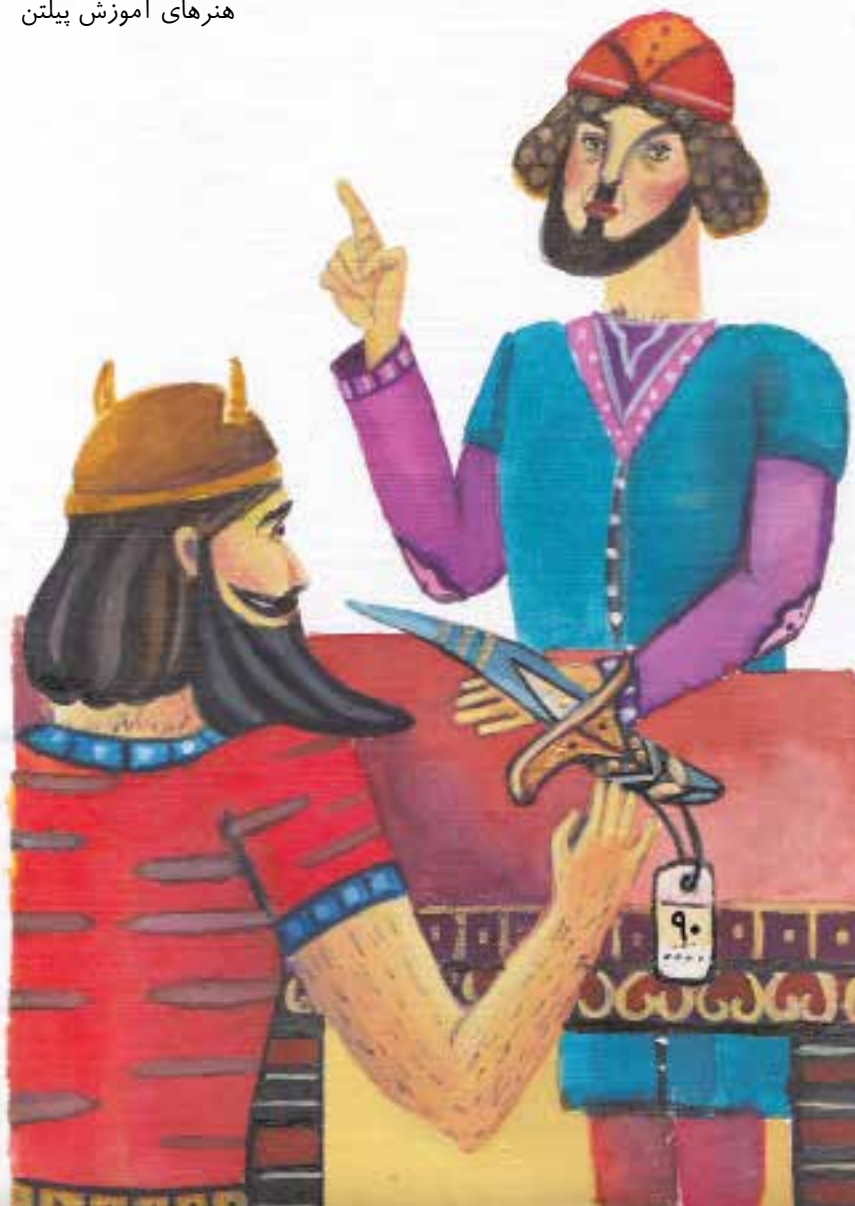
سحرگاه روز بعد، دو سوار به سرعت از زابلستان دور شدند و به سوی سرزمین پارس حرکت کردند. رستم می‌رفت تا سیاوش را که به خوبی تربیت شده بود، تا بارگاه پدرش، کیکاوس، مشایعت کند.

بسی رنج بردی و دل سوختی

هنرهای شاهانم آموختی

بدر باید اکنون ببیند زمن

هنرهای آموزش پیلتن



**کفش** کفش‌ها میخ‌های ۹ میلی‌متری دارند که اصطکاکی اندک با پیست مسابقه ایجاد می‌کنند و سبب می‌شوند دوندگان در اوج مسابقه به راحتی بدوند و سر نخورند.

# بزن بریم

## آشنایی با دوهای سرعت

سکوت مطلق، آماده شدن هشت دونده برای مسابقه و سرانجام شلیک تپانچه داور مسابقه. تمام این اتفاقات حتی به یک دقیقه هم نمی‌رسند، اما رقابت‌های بزرگی چون المپیک، می‌توانند توجه تمام مردم جهان را به این ثانیه‌های حساس جلب کنند. همین موضوع، دوهای سرعت را به جذاب‌ترین رقابت در مسابقات المپیک بدل می‌سازد.

### تخته شروع مسابقه (تخته استارت)

تخته‌ای است که دونده دو پای خود را روی آن قرار می‌دهد. قرار دادن پاها در جلوی تخته استارت سبب می‌شود دونده راحت قوز کند و در هنگام شروع مسابقه راحت‌تر بجهد و سرعت بگیرد. این تخته‌ها لنگری دارند که در پیست فرو می‌رود تا تخته کاملاً ثابت بماند. جلوی تخته نیز یک «پدال پا» وجود دارد که زاویه آن قابل تغییر است و دونده آن را به شکلی تنظیم می‌کند که راحت‌تر بتواند مسابقه را شروع کند.

با توجه

به اینکه در رقابت‌های دوی سرعت، صدم‌های ثانیه در تعیین قهرمان مسابقات نقش اساسی دارند، زمان طی شده توسط دوندگان باید به طوری کاملاً دقیق مشخص شود. در رقابت‌ها از دستگاه‌های زمان‌سنج حساسی

استفاده می‌شود که به دوربین متصل هستند و به شکلی خودکار زمان را اندازه می‌گیرند.

### دستگاه‌های زمان‌سنج

### ○ نحوه استارت زدن

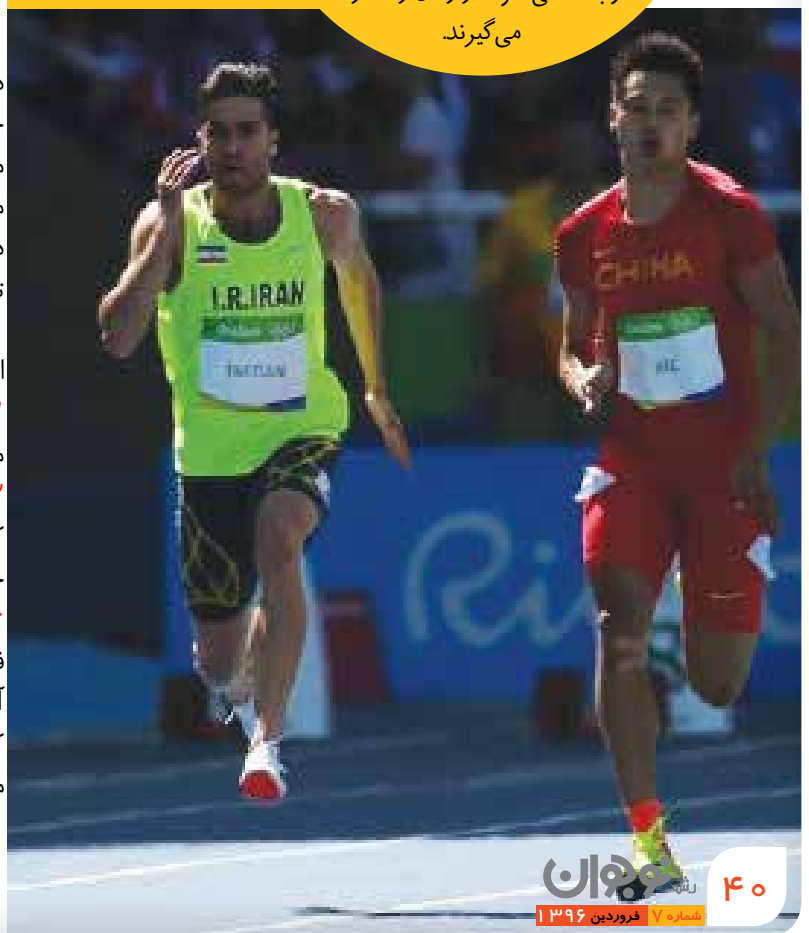
در گذشته، هر دونده به شیوه خود مسابقه را شروع می‌کرد و قانون خاصی در این باره وجود نداشت. برخی خم می‌شدند، برخی قوز می‌کردند و برخی در همان حال که ایستاده بودند، دویدن را آغاز می‌کردند. اما به مرور زمان مشخص شد که سریع‌ترین حالت دویدن، آن است که دونده در ابتدا قوز کند. به این ترتیب، امروزه تمام دوندگان برای شروع مسابقه به حالت زیر عمل می‌کنند:

۱- روی یک زانو قرار می‌گیرند و هر دو پای خود را روی تخته استارت می‌گذارند

۲- در همان حال دست‌ها را کمی بازتر از عرض شانه‌ها قرار می‌دهند

۳- وقتی داوران فرمان آماده باش را صادر می‌کنند، دونده در حالی که هنوز پاهایش روی تخته استارت است، کمی بلند می‌شود و باسن خود را بالاتر از شانه‌ها می‌آورد.

۴- پس از شلیک تپانچه شروع مسابقه، دونده می‌جهد و از تخته فاصله می‌گیرد. برای اینکه سرعت بیشتر شود، دوندگان در هنگام آغاز مسابقه، به پیست خیره می‌شوند. بدن آن‌ها از پیست فاصله کمی دارد. اما اندکی پس از شروع مسابقه، دونده کاملاً صاف می‌شود و هنگام دویدن به جلو نگاه می‌کند.



## چند نکته که برای دویدن باید بدانید:



### ◀ دوندوها فقط نمی‌دوند

شاید فکر می‌کنید اگر بخواهید سریع بدوید، فقط باید تمرین دو انجام دهید. اما باید قلب عضلانی و ریه‌هایی قدرتمند داشته باشید. اگر آدم بدن ورزیده‌ای داشته باشد، کمتر مصدوم می‌شود و با بازدهی بیشتری می‌دود و این برای تمرینات مداوم و بلند مدت هم جواب می‌دهد. به همین خاطر، نباید تمرینات شکم و تمرین با وزنه را فراموش کنید؛ البته با وزنه‌های سبک تا عضلاتتان برای دوندوها سرعت بیش از اندازه رشد نکنند.

### ◀ ریزه کاری‌های مفید

تمام ریزه کاری‌هایی که کمک می‌کنند تا سالم باشید رعایت کنید. ریزه کاری‌های مورد نظر عبارت‌اند از: چرت زدن بعد از یک تمرین سخت، تغذیه سالم و رسیدگی به دردهای خفیف قبل از تبدیل شدنشان به مصدومیت وخیم و استفاده از کمپرس یخ در مواقع لزوم. هر بار خسته شدید، به این فکر کنید که دویدن بدنتان را زیبا و خوش فرم می‌کند.

### ◀ دویدن در زمین‌های نه چندان سخت را از یاد نبرید

زمین خاکی به خاطر اینکه سطح نرم‌تری دارد، شما را قادر می‌سازد پس از تمرینات سخت، سریع‌تر توان خود را بازیابید. ناهمواری زمین دشت و خاک باعث می‌شود هماهنگی بیشتری بین حرکات دست و پا به وجود بیاید و عضلات محکم‌تر شوند.



**لباس** دوندوها سرعت همیشه لباس‌های یکسره چسبان می‌پوشند. این لباس‌های کشی اصطکاک کمی با هوا دارند و سرعت دوندوها را کم نمی‌کنند.

### آیا می‌دانید؟

از آنجا که تکنیک‌های دویدن در دوندوهای ۱۰۰ متر و ۲۰۰ متر مثل هم هستند، بسیاری از ورزشکارانی که در دوی ۱۰۰ متر قهرمان می‌شوند، می‌توانند در دوی ۲۰۰ متر هم بدرخشند. **اوسین بولت**، دوندو جاماییکایی، از جمله این قهرمانان است که در سه المپیک ۲۰۰۸ پکن، ۲۰۱۲ لندن و ۲۰۱۶ ریو، هم در دوی ۱۰۰ متر قهرمان شد و هم در دوی ۲۰۰ متر. دوندو ای که پیش از فرمان شروع مسابقه از جای خود حرکت کند، با کارت قرمز داور مواجه و از مسابقه اخراج می‌شود.

### ○ مسافت

رقابت‌های دوی سرعت در مسافت‌های ۶۰ متر، ۱۰۰ متر، ۲۰۰ متر و ۴۰۰ متر برگزار می‌شوند که رقابت ۶۰ متر مخصوص مسابقات سالنی است و سایر رقابت‌ها در فضای آزاد برگزار می‌شوند.



### ○ محل برگزاری

جایی که دوندگان در آن مسابقه می‌دهند، «پیست» نام دارد. هر پیست به هشت بخش تقسیم می‌شود که هر دوندو باید در یکی از آن‌ها قرار گیرد. در صورتی که در هنگام مسابقه، یکی از ورزشکاران وارد بخش دوندو دیگر شود، از مسابقه کنار گذاشته می‌شود. جنس پیست‌های دومی‌دانی از لاستیک مصنوعی یا پلی‌اورتان است که سبب می‌شود پیست در تمام طول سال قابل استفاده باشد.

# کانکت شو

می‌توانیم هر ساعت از شبانه‌روز و هر جا که باشیم، با خدا حرف بزنیم. خدا تنها کسی است که با وجود بنده‌های بسیار هیچ‌وقت به ما نمی‌گوید «وقت ندارم، باشد برای بعد». نماز، به عنوان یکی از راه‌های حرف زدن با او، آدابی دارد که باید آن‌ها را یاد بگیریم. نماز، آن راه ارتباطی برگزیده است که خدا دوست دارد هر روز از این طریق با او حرف بزنیم. به قول خودمان، می‌خواهد این طوری کانکت شویم.

پس خوب است اینجا به چند تا از سؤال‌های مربوط به نماز پاسخ بدهیم.

- اگر نماز تشکر از خداست، چرا باید حتماً نماز بخوانیم، در حالی که می‌توانیم زبانی هم از خدا تشکر کنیم؟  
نماز مثل غسل است که خاصیت و فایده‌های بسیار دارد و فقط به یک خاصیت محدود نمی‌شود. تشکر از خدا تنها یکی از خاصیت‌های نماز است و جز این خاصیت‌های دیگری هم دارد. پس تشکر زبانی جای تمام خواص نماز را نمی‌گیرد.
- اگر در نماز حواسمان پرت شود، نماز مان باطل می‌شود؟  
اگر کسی موقع نماز حواسش پرت شود، نمازش باطل نمی‌شود و درست است و باید آن را ادامه بدهد. اما همین حواس‌پرتی، اثر معنوی عبادت را کم می‌کند و نمی‌گذارد نماز آن چنان که باید و شاید روح ما را صفا دهد و نورانی کند.
- از کجا بفهمیم نماز ما به درگاه خدا قبول شده است یا نه؟  
در آیه ۴۵ سوره عنکبوت، خدا درباره نماز می‌گوید: «همانا نماز (آدم را) از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد.» بر اساس این آیه، نماز واقعی باید ما را از بدی‌ها دور کند و از کارهای نادرست بازدارد. پس اگر نماز می‌خوانیم و به انجام گناه ادامه می‌دهیم، باید بدانیم نمازمان نماز مقبولی نیست.
- آیا نماز خواندن با ماتتو و روسری اشکال دارد؟  
اگر مقدار واجب پوشش و سایر شرایط لباس نمازگزار رعایت شود، اشکال ندارد. البته نماز خواندن با چادر، آسان‌تر و بهتر است.
- چرا باید نماز را به عربی بخوانیم، در حالی که خدا به هر زبانی آگاه است؟  
بیشتر بخش‌های نماز از سوره‌ها، آیه‌ها و جمله‌های قرآنی تشکیل شده‌است. متن عربی این عبارات‌ها از آهنگ، وزن، حال‌وهوا و تأثیر ویژه‌ای برخوردار است. اگر این عبارات به زبان دیگر ترجمه شوند، آن تأثیر را به‌جا نمی‌گذارند؛ حتی دانشمندان غربی هم این موضوع را تایید کرده‌اند.  
از طرف دیگر همه مسلمان‌ها به یک خدا معتقدند، از یک پیامبر پیروی می‌کنند، به‌سوی یک قبله نماز می‌خوانند و یک کتاب آسمانی دارند. اگر آن‌ها هنگام نماز هر کدام به یک زبان با خدا حرف بزنند، این یکپارچگی و هم‌بستگی تا حدی به هم می‌ریزد.  
البته این موضوع دلیل بر برتری اعراب یا بی‌اعتنایی اسلام به دیگر اقوام نیست.



## ● چه‌کار کنیم در نماز حضور قلب داشته باشیم؟

طرف نگاه کنیم، مؤمنانی را می‌بینیم که مثل خودمان سرگرم عبادت‌اند. در واقع، معنویت و ایمان آن‌ها روی ما هم اثر می‌گذارد و باعث می‌شود بیشتر به عبادت‌مان توجه کنیم.

۳. انجام مقدمات نماز: کسانی که یک‌دفعه سر سجاده نماز قرار می‌گیرند و بی‌هیچ مقدمه‌ای به نماز می‌ایستند، چندان آمادگی بهره‌مندی از این عبادت را پیدا نمی‌کنند. در مقابل، افرادی که پیش از نماز مسواک می‌زنند، لباس مناسب بر تن می‌کنند، با شادابی وضو می‌گیرند و اذان و اقامه می‌گویند، هنگام نماز از حضور قلب بیشتری برخوردار می‌شوند.

۴. یادگیری معنی حمد و سوره و بقیه اذکار نماز: قطعاً اگر بدانیم در نماز به خدا چه می‌گوییم، حواسمان بیشتر متوجه نماز می‌شود.

آیا موقع حرف زدن با هنرپیشه‌ای معروف یا یک قهرمان ورزشی، حواسمان پرت می‌شود، یا اینکه سراپا توجه هستیم؟ قطعاً حواسمان پرت نمی‌شود، چون می‌دانیم در حال صحبت با شخص مهمی هستیم.

اگر عظمت و بزرگی خدا را درک کنیم، هنگام حرف زدن با او اسیر فکر و خیال نمی‌شویم. پس بهترین راه برای رسیدن به حضور قلب، شناخت خدا و عظمت اوست.

البته به‌جز این راه‌حل اساسی، راهکارهای دیگری هم وجود دارد.

۱. انتخاب مکان مناسب برای نماز: نماز خواندن در جاهای شلوغ، پرسروصدا و پررفت‌وآمد، از حضور قلب کم می‌کند. پس باید مکانی آرام را انتخاب کنیم.

۲. شرکت در نماز جماعت: در نماز جماعت، به هر

و دیگر، جز سپاس بابت لطف و استقبال شما از صفحه پاتوق، حرف بیشتری باقی نگذاشتید. حجم مطالب ارسالی برای پاتوق خیلی زیادتر از همیشه شده است، به همین خاطر، در این شماره، تنها یک اثر را که در وصف حضرت صاحب الزمان (عج) است منتشر می‌کنیم تا پاتوق امسالمان را به نام مبارک ایشان مزین و آغاز کنیم در ادامه، نوشته‌های ارسالی و نظرات شما را نقد و بررسی می‌کنیم.

همچنان بتوان و با ذوق بشتابید به سمت پاتوق و اگر هنوز اسم خودتان را در این صفحه پیدا نکرده‌اید، ناامید نباشید که فرصت باقی است.

## داستان هم پاتوقی عزیز

خانم سارا صادقی، کلاس نهم، از شهرستان اندیمشک در استان خوزستان، متن ادبی زیر را برای ما ارسال کرده‌اند: «از تو چه پنهان که وقتی اسمت می‌آید، سیصد و سیزده بار می‌میرم و زنده می‌شوم. لب‌هایم حس ترنم نامت را می‌طلبد و دل همیشه گرفته‌ام جای خالی‌ات را به وسعت تمام نبودنت حس می‌کند. خودت بهتر می‌دانی که درد را از هر طرف بخوانی، همان درد است؛ درست عین درد نبودنت، که «دال» تا «دالش» خاطرات غروب جمعه‌ام را جلوی دیدگان همیشه ترم می‌آورد.

برای منی که عیش و زندگی‌ام را باخته‌ام، ندبه و کمیل و شب قدر کفایت نمی‌کند. برای تسکین دردهای بی‌درمانم همین یک «تو» کافی است.

در آخر هم یک عذرخواهی به وجودت بدهکارم! شرمنده اگر خطم بد است یا نمی‌توانی به راحتی نوشته‌هایم را بخوانی؛ آخر آقا جان وقتی می‌خواهم اسمت را بنویسم، قلم هم می‌خواهد در فراغ نبودنت کمر خم کند و نوشته‌هایم را خراب کند.»

خانم صادقی، متن ادبی شما خطاب به حضرت حجت (عج)، سرشار از احساسات قلبی و حس ناب شما نسبت به امام زمانمان بود که می‌شد در پس کلماتش هم لحن و کلام ادبی و هم حال و هوای معنوی خوبی را حس کرد. ان شاء الله سال ۹۶ سال ظهور حضرتش باشد! آمین!

## هم پاتوقی‌های عزیز سلام و همچنان به پاتوق خودتان خوش آمدید.

• فاطمه ساریخانی  
هستم، کلاس هشتم: «پارسال هم یک شعر برایتان فرستادم که چاپ نکردید، و ولی من ناامید نشدم. من دست از سرتون بر نمی‌دارم و هی مطلب می‌فرستم.» فاطمه خانم این پشتکار و امید شما روحیه بخش همه اهل پاتوق هست. ای کاش سایر دوستان هم مثل شما همچنان امیدوارانه ارتباطشون رو با ما ادامه بدهند و از ما به خاطر کوچکی پاتوقمان دلگیر و رنجیده نشوند.

• علیرضا اسماعیلی  
پایه هشتم از شهر اراک برای ما نوشته است: «من مجله شما را دوست ندارم، عاشقشم. فقط در مجله نوجوان شماره دو چند اشتباه کوچک وجود دارد، ولی به هر حال مجله‌تان عالی است.» (آقا علیرضا، ای کاش آن چند اشتباه کوچک ما را هم یادآوری می‌کردی. اما ازت ممنونیم که آن قدر دقیق و پیگیر پای ما می‌آیی.)

شماره پیامک:

۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶



برای نقد و نظر. فقط لطفاً حتماً نام شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید.

## داستان هم پاتوقی‌های عزیز

● آقای آراین عبداللهی پایه هفتم از تهران، چند داستان به نام‌های «شیر سفید» و «شوالیه و اژدهای آبی» و «عشق حقیقی و عشق ناپایدار» فرستاده‌ای. باید در مورد داستان‌های زیبایی بگویم که با توجه به اینکه کلاس هفتم هستی، اما قلم پر توانی داری و با حوصله‌ای که برای نوشتن به خرج می‌دهی و حجم داستان‌هایت زیاد است، می‌توان منتظر داستان‌های جذاب‌تر و قوی‌تری از شما بود.

● آقای حسین عابدینی، پایه هفتم از اصفهان، داستانی با عنوان «من و مهدویان» ارسال کرده‌اند. در مورد داستان‌ت باید بگویم، سرعت اتفاقات داستانت بیش از حد تند بود و نیاز به بیان جزئیات و توصیف‌های بیشتری داشت. از طرف دیگر احتمالاً اسامی و شخصیت‌های داستانت همگی دوستان خودت بودند. اینکه از اتفاقات و افراد واقعی در داستان‌هایمان استفاده کنیم، بسیار خوب و ارزشمند است. به امید موفقیت‌های بیشتر و بعدی.

● خانم نفیسه صابری، پایه هفتم از نجف آباد، متن ادبی کوتاهی درباره «زندگی» نوشته‌اند که سرشار از امید و انرژی برای پشت سر گذاشتن سختی‌های کوچک زندگی است، به خصوص جمله پایانی آن که می‌گوید: «گاهی آرامش را چیزی نایاب و دست نیافتنی تصور می‌کنیم. با اینکه آرامش همین حوالی است، فقط کمی دیدن و فکر کردن درست می‌خواهد تا بتوانیم آن را با تمام وجود حس کنیم و از زیبایی‌های جاده زندگی استفاده کنیم.» شاد باشید و خندان.

● ● ● حالا به صورت خاص، نظرات چند نفر از اهل پاتوق را که به ویژه راجع به این صفحه نظر و پیشنهاد داده‌اند چاپ می‌کنیم:

– موژان الغیان از مازندران: «خیلی ممنونم بابت اضافه کردن پاتوق. وقتی داستان‌های بچه‌هایی را می‌خوانم که هم سن و سال خودم هستند و داستان‌هایی به این زیبایی می‌نویسند بسیار خوشحال می‌شوم.»

(ما هم خوش‌حالیم که با هم سن و سال‌های شما یک پاتوق زده‌ایم بیست بیست، معرکه، اصلاً یک وضعی شده !!!)

– فرزانه تقوی کلاس هفتم از مشهد: «بخش پاتوق واقعاً عالی است. خیلی خوب می‌شود که مطلب‌هایتان رو بیشتر بکنید و پیام‌های بیشتری درج کنین.»

(این دفعه به خاطر گل روی شما و خیلی دیگر از پاتوق دوستان عزیز، در کل پیام‌ها و نظرات و اسامی بیشتری را منتشر کردیم که البته با این همه هنوز باز هم لیستی بلندبالا از اسامی و نظرات باقی مانده است که آن هم به روی چشم!)

## نظرات و مطالب شما هم به دست ما رسیدند:

● مهدیه جباری، کلاس هفتم از تبریز ● الهه رضانزاد، پایه نهم از بابل ● زهرا نوروزی، پایه نهم از آمل ● ریحانه حسینی نژاد، پایه هفتم از زرنند کرمان ● مریم مینایی، پایه هفتم از اردبیل ● فاطمه نظری، پایه هفتم از گنبد کاووس ● زهرا قوچانی، از رشت ● شایان حمیدی، پایه نهم، تهران ● امیر حسین عدلی ● محمدحسین حموله کلاس نهم از اهواز ● سپهر الهی، پایه نهم از تهران ● امیررضا سودمند، کلاس هشتم ● محمدرضا عبدالله زاده، پایه نهم از تهران ● علی وحیدی

● ملیکا انصاری از تهران و پریسا علیمرادی از شهرستان رامسر و خیلی از دوستان دیگر از ما در مورد معرفی مشاغل و انتخاب رشته تقاضای مطلب کرده بودند که ما هم فقط می‌توانیم بگویم چشم و به معرفی مشغل و رشته ادامه خواهیم داد.

۱

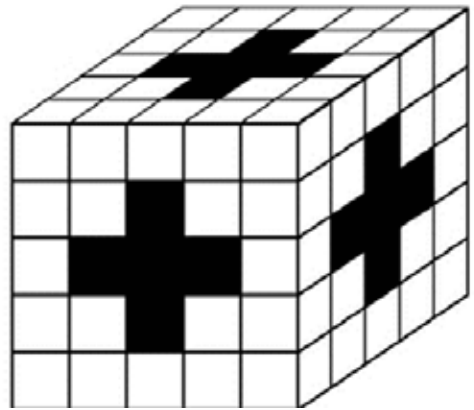
اعداد ۱ تا ۹ باید در هر یک از جدول‌های  $3 \times 3$  و همچنین در هر ردیف و ستون قرار گیرند. از آن‌جا که هر جدول (ردیف‌ها و ستون‌ها) ۹ خانه دارند، اعداد نباید تکراری باشند.

## سودوکو

	۶		۳			۸		۴
۵	۳	۷		۹				
	۴				۶	۳		۷
	۹			۵	۱	۲	۳	۸
۷	۱	۳	۶	۲				۴
۳		۶	۴					۱
				۶		۵	۲	۳
۱		۲			۹			۸

۲

اگر قسمت‌های مشکی تا انتها خالی باشند، در شکل زیر چند مکعب به کار رفته است؟



۳

این ساعت را با رسم دو خط صاف به سه قسمت تقسیم کنید، طوری که مجموعه اعداد هر قسمت با بقیه مساوی باشد.

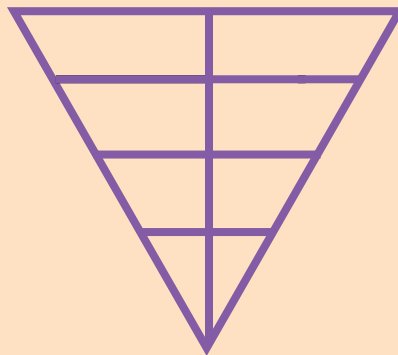






کدام شکل تکراری است؟

۴



در این شکل چند مثلث می‌بینید؟

۵

پیام‌نگار ما:

[nojavan@roshdmag.ir](mailto:nojavan@roshdmag.ir)

در گودالی به طول  $4/2$  متر (چهار و دو دهم) و به عرض  $3/4$  متر (سه و چهار دهم)، چند متر مکعب خاک وجود دارد؟

۶



معما

جواب معما را به دفتر مجله ارسال کنید و به قید قرعه جایزه بگیرید.

می‌توانید  
آب نخود را  
(بسته به ذائقه‌تان)  
با روغن زیتون یا ارده  
یا آب لیمو ترش  
جایگزین کنید.

این میزان مواد  
برای شش الی هشت  
نفر مناسب است. زمان  
آماده سازی این غذا ۱۵  
دقیقه است.

# حمص



## هرم غذایی!

درست بخوریم.

کم بخوریم، همیشه بخوریم.



### طرز تهیه

نخود را می‌پزیم و آب آن را می‌گیریم.  $\frac{1}{2}$  پیمانه از آب آن را نگه می‌داریم.  
نخودهای پخته را داخل مخلوط‌کن یا دستگاه غذاساز می‌ریزیم تا خرد شوند.  
سیر پوست کنده و نمک را داخل هاون می‌ریزیم و آنها را کاملاً له می‌کنیم. ارده کنجد (اگر در دسترس نداشتید از روغن زیتون به همین مقدار هم می‌توانید استفاده کنید) و آب لیمو ترش را داخل مخلوط سیر می‌ریزیم و با دسته هاون یا قاشق چوبی کاملاً هم می‌زنیم.  
مخلوط ارده را داخل نخود می‌ریزیم و آنها را کاملاً مخلوط می‌کنیم تا مخلوط خمیر مانند غلیظ و یکدستی به دست آید. اگر خشک بود، کمی از آب نخود یا آب‌لیمو داخل آن می‌ریزیم تا لطیف گردد نرم شود.  
غذا آماده است حمص را داخل ظرف مناسب می‌ریزیم و قبل از بردن آن سر سفره، کمی روغن زیتون روی آن می‌ریزیم و با ساقه جعفری تزئینش می‌کنیم. این غذا را هم دمای محیط، به همراه خیار شور، تربچه و پیاز می‌خوریم.

### مواد لازم

نخود ۲ پیمانه (۴۸۰ گرم)  
ارده کنجد نصف پیمانه (۸ قاشق غذاخوری)  
روغن زیتون (۷ قاشق غذاخوری)  
جعفری ساتوری شده (۲ قاشق غذاخوری)  
آب لیمو ترش تازه  $\frac{1}{2}$  پیمانه (۱۲ قاشق چای خوری)  
آب نخود پخته شده  $\frac{1}{2}$  پیمانه  
نمک  $\frac{1}{2}$  قاشق چای خوری  
سیر (۳ حبه)

روش تزئین: وسط حمص را در کاسه گود کنید و سخاوت‌مندانه روغن زیتون و سبزیجات خشک یا تازه را در آن بریزید.

# مهم‌ترین فرصت

نماز مهم‌ترین فرصت بشر است  
برای اثبات این که او برترین آفریده خداوند است.





● گل بیدمشک

● گل بابونه



● گل گاوزبان



● گل اسپوخودوس



کاربرد گیاهان دارویی در کشور ما قدمت چند هزار ساله دارد. مثلاً «گل انگستانه» یا «دی پیتال» برای تولید داروهای نارسایی‌های قلبی، جای بابونه برای درمان زخم معده و اسپوخودوس برای رفع انواع سردرد به کار می‌روند. در ایران، سیصدتا چهار صد گونه از گیاهان دارویی در عطاری‌های مجاز عرضه می‌شود و هر کدام با ترکیبی از آن‌ها برای درمان انواع بیماری‌های جسمی یا روحی استفاده می‌شود. البته سازمان بهداشت جهانی در کنار پزشکی نوین طب سنتی را نیز به رسمیت می‌شناسد. بسیاری از داروهای شیمیایی نیز از گیاهان دارویی تهیه و ساخته می‌شوند.

# گیاهان دارویی

● گل محمدی



● گل دیپیتال

